

محمد جازی

هزار سخن

گرد آورده

حاجی سید علی کمالی دزفولی



دسرمایه
کتابخانه ابن سینا

چاپ اول دهرار نسخه فروردین ۱۳۳۹
چاپ دوم سه هرا ر نسخه فروردین ۱۳۴۱
چاپ سوم سه هرا ر نسخه فروردین ۱۳۴۶

حق طبع محفوظ است

چاپ افست حاج محمدعلی علمی

من آنچه میتوانستم

در خوشبختی شما کوشیدم

«محمد مجازی»

مماير آثار فریسنده :

مجموعه مقالات

آئینه

ساعر

اندیشه

آهنگ

بسم

داستانها

ریا

هما

پریچهر

پروانه

سرشک

نمایشنامه ها

محمود آفارا وکیل کند

حافظ

۱

ناسروده ، در جهان نغمه ای نیست اما هر سری آوازی دارد .

۲

دوای در دما همه ، نیکی است بشرط آنکه ندانند شما نیکید و گرنه نخواهید گذاشت نیک بمانید .



۳

رنج داشتن از نداشتن بیشتر است .

۴

هر که بتواند با خودش بسازد ، با دیگران هم میسازد .

۵

از مردم دنیا عده کمی عاقلند و عده کمی دیوانه . اینهمه اختلاف بجهت
و خونیازی از این است که اکثریت مردم نه عاقلند و نه دیوانه .

۶

با عشق اگر حیده کنی میگریزد .

آزاد که همه بفهمیم که نیفهمیم جنگ عقاید از میان بر خواهد خاست .

روشهای مختلف فلسفی ، بیان احوال روحی و میزان فکر فلاسفه است
نه وصف حقیقت .

تا کسی همه را دوست نداشته باشد ، نمیتواند یکپراخیلی دوست بدارد .

معتوقیرا که چشم انتخاب کند ، چه بسا که محبوب دل نشود اما آنرا که دل میزند
بی گمان نور چشم خواهد شد .

آزاد که بشر بر شد فکری برسد احتیاجی بقانون نخواهد بود .

برای درست فکر کردن ، باید اول دل را از کینه و بدی پاک کرد . ۶

لازمترین و بزرگترین علم است که ما را خوب و خوشبخت کند.

خوشگلی در دست عاقل، مایه خوشبختی است و در دست نادان، مایه بدبختی. اما من خوشگل عاقل ندیده ام.

غرض از بحث قیل و قال، خیر فحیدن نیست، غرض زور آزمائی است.

زشت را از زیبا با چشم سر تشخیص میدهم اما قصاصت نهائی با چشم دل است.

اینهمه روح و شنا که از نیکی و عدالت میکنیم، برای این است که دیگران گول بخورند و با ما به نیکی و عدالت رفتار کنند و گرنه ما خودمان از این حرفها گول نمیخوریم.

چه بسا که بد زندگی نام عشق میکند دارند.

آنکه از همه بیشتر میگوید و میخندد، معلوم نیست که از دیگران خوشتر باشد.

مردم دنیا بچو دیوانگانی کور و کربجان هم میافند و یکدیگر را ندید و نشناخته، میدرند و بر این دیوانگی، نام جنگ و افتخار میکنند.

آنکه از ما بالاتر است ما را بدبخت میداند آنکه از ما پایین تر است ما خوشبخت تصور میکند اما هر دو در اشتباهند زیرا ما گاهی خوشبختیم و غالباً بدبخت؛ بدبختی مادر آن ایامی است که به تقاضای زندگی خود توجه داریم و خوشبختی مادر آن لحظات کوتاهی که به نعمتهای زندگی خود نظر میگذاریم.

در بهار زندگی، تاثیر عشق در وجود پسران، همچو طوفانی است که بر دریا بگذرد، عاقبت فرو نمی‌شیند و فراموشن میشود؛ لکن داغ عشق در دل دختران، همچو آتشی که بگلزار رسیده باشد، محو شدنی نیست.

نعمت آنست که مارا خوش و آسوده کند نه بیچاره و گرفتار .

یل خوشها از زیر نظر و از دسترس مایگززد اما هر کس باندازه تشنگی و
استعداد خود از آن نصیب میرد .

رفر سعادت ، دوسه حرف بیش نیست لکن از هیچکس آزانمی پذیریم مگر
از یک عمر تجربه وقتی که کار از کار گذشته .

اگر در طلب تازگی ، شتاب و افراط میکردیم ، اینهمه افکار و آثار رشت
بوجود نیامد .

ناصحان در حیرتند که چرا پندشان در دیگری نمیگیرد اما حیرت نیست
که این پندهای عالمگیر ، غالباً از دایان گوینده تا بگوشش خود او میرسد .

سخن داشته باش و پذیرا دلی داشته باش سخن پذیر .

اگر ما در نیمرو ، بحکس بدبخت نمیشد .

آنکه تواند بهره دار و قانع باشد ، هیچ چیز قانع نخواهد شد .

عشق مراحل دارد که از زندگی تا بخدائی میرسد .

خوشی تمام ، آن حالی است که یانیایده و یا از دست رفته .

با عقل زندگی کنیم و با دل خوش باشیم .

هر وقت و بهر دلیل ، غصه امی خورده ایم ، بیجا بود .

در آن یک نخله که گفتیم «کافی است» همه نعمت دنیا مال ما است.

بچه شادی، عثوه گر، غالباً دنیا کسی رو میکند که قدر او را نمیداند.

هر کس در هر حال، هنوز آنقدر نعمت در اختیار دارد که از عهده بر نیاید.

تنها زنی که آزار نمیرساند، مادر است.

بنای زندگی بر تقلید است اما بنهرمند باید از تقلید برپیزد.

ارضایت دادن چه حاصل اگر قوه بکار بستن آنرا باندهند.

عقل ناقص است که میانه دلمه را بهم میزند.

عقل اگر کامل شد، دل بدو تسلیم میشود .

این غم مجهول که چاشنی هر حالی است، غم آن معشوق خیالی است
که هرگز بدست نیافتد .

ترقی دوستان را نخواستن، البته مقداری از حساسات است اما
مقداری هم از این است که وقتی دوست ترقی کرد، از دست میدهد .

رنجهای مابین تر از جنک عقل و داست .

هنر، زائیده احساسات دقیق است و احساسات دقیق، مولود دلی پر نیست .

غالباً منظور نصیحت گو، اثبات برتری خویش است .

بی یاری و تنهایی غمناک است اما در کنار یار نیستن بهدل نبودن
جان میگذارد.

طبیعت ما برای درک ناخوشی است نه خوشی چنانکه رنج بیمار بر احسن
میکنیم اما لذت تندرستی را در نمی یابیم.

انکار که دیرانه ما بهم کلاه بگلستان شد، آیا کلاه نشینان همیشه راضی
و خوشحالت خواهند بود؟

پند و اندرز بچو نور خورشید که میوه ناری تباید، جو از ارزود تر برشد
میرساند لکن تا زمان بر او نگذرد، از آفتاب هیچ حکمتی بچمته نخواهد شد.

ادعای برتری و رهبری کردن، دلیل بی شرمی و شیادیت.

عشق مرضی است که اگر معالجه نشد، مرض بی عشقی ما را خواهد کشت.

تا طبع بشر بگوشت نیست، دوشنده و خورنده خواهد داشت.

اسباب خوشبختی را از دیگران می خواهیم و دما دم از بیکدشتی و نامهربانیا
شکایت داریم غافل از اینکه اسباب خوشبختی در دست خود ما و
بیکدشتی و نامهربانی هم از خود ما است.

عشق پرده و لفریبی است که بروحشت سرای زندگی کشیده.

موضوع حسادت، چه خرمهره باشد چه ذرغلتان، اثر آن یکی است.

هر کس می تواند هر روز، خود را بهتر از دیروز بسازد.

آنکه عقل را آفت جان خود میداند، باید از عقلی بنالده زیر عقل،
دشمن آفتاب است.

ادب و بی ادبی، دو صورت از درون خاطر ما است؛ یکی زیاده
دلیسند، دیگری زشت و نفرت انگیز.

اگر باید رشک برد، بجای رشک ببریم که خوشبخت است.

پند حکیم همچو قطره آب که بر جای سوخته بیفتد، لا اقل یک خطه آرامش
مینماید.

انسان، در هر مرحله از عمر، طفلی است که اگر بازیچه را از دستش بگیرند
ناله و فغان میکند.

آزادی وقتی است که اختیار مبدست عقل باشد .

پسران عشق را بازی میگیرند ، دختران با عشق زندگی میکنند .

دنیا در خود ما است هر که بر خود مسلط شد ، دنیا را با طاعت در آورد .

آفرینش سریت که وقتی لایق شدیم خداوند بر ما آشکار خواهد ساخت .

چه بسا که با تعجب و تمسخر و وحشت با شتباه دیر روز خود گاه میبینیم
و باز فردا همان اشتباه را از سر میگیریم .

چه بسا که مال و مقام و دانش و سایر مزايا را برای خوشبخت کردن
خود مان میخواستیم ، برای آن میخواهیم که دیگران را حسود و بدبخت کنیم .

چه پیروزیها که عین شکست است .

عقل و تدبیر ما ساخته تربیت روحی و معلوماتی است که تا امروز
اندوخته ایم ، اگر بنحواهییم بر عقل و تدبیر خود بنفرا نینم ، باید از فردا تربیت و
معلومات بهتر و بیشتری کسب کنیم .

هر جادو و نفر باشند ، یکی حاکم است و دیگری محکوم .

انسان از اینجبت از حیوان پست تر است که گاهی بدون ضرورت
ظلم و درندگی میکند و از اینجبت از حیوان برتر است که گاهی بخاطر رحم و
انصاف از خود میگذرد .

آنکه در راه آرزو قدم بر میدارد ، در عین کامیابی است .

آرزو برای آدم ساعی، مایه دنجوشی و محرک عمل و برای آدم قلیل،
مایه رنج و ناکامی است .

سهری ایمان از خواب برنخیزد، خوش آن ایمانی که مارا خوبتر و خوشتر کند.

خلق خوش، چراغی است که صفات خوب مارا روشن میکند و بر
صفات بد ما سایه میاندازد .

« علم و هنر، شرط اول استعداد است، و هم استاد، نوم پیکار
اما این نوم از آن دو دیگر واجب تر است .

استحکام اخلاقی و استقامتی، میوه اند جان نشین سایه مرایا باشد، اما
تجیح نعمتی بجای آزار نمیدهد .

خلق خوب ، پول رایجی است که با هر قسمی عوض میشود .

شاعر را در غیاب دوست میداریم و محترم میشماریم اما در حضور ، بهر بی
میزیریم ، صاحب مقام را در حضور ، ستایش میکنیم اما در غیاب ، بهر بی
نام میبریم .

امید ، سرابی است که اگر ناپدید شود ، ما همه آتشکی خواهیم سوخت .

عشق آتش است ، اگر نباشد خانه سرد و تاریک است اما اگر بجای
افقاده ، خانه و خانمان را میسوزد .

همیشه غصه دیروز فراموش شد ، غصه تازه ای برای خود میسازیم
زیرا وجود ما نبضه محتاج است .

استعدادیکه پرورش نیافته، همچون گنج مرمی که دست هنرمندان آن
پیکر زیبایی نساخته باشد، چندان ارزش ندارد.

آنکه یکنحی خود را بدست دیگری میداند، بسی ناکامی خواهد شد.

چه بسا که در پس چهره نازبا، طلعتی زیبا نشان باشد که از مهر و نیکی و وفا
ساخته شده.

رنجی که از تصور خطر می‌ریم، همیشه از خطر بزرگتر است.

گاه از یک تبسم، همچو از بخند آفتاب، دنیای روشن میشود.

زن از دوستی به عشق میرسد، مرد از عشق بدوستی.

نزدیکترین راه اصلاح جامعه اینست که بیدارگت از خودمان شروع کنیم.

آنچه مایه تفاخر است، علم است و اخلاق اما آنکه باین دو تفاخر کند
نه علم دارد و نه اخلاق.

کو بر اشک را باید نشان کسی کرد که قدر آزار بشناسد یا در میان سخت
به پایمال ناکسان شود.

پستی عیبی است که با کمیت و مقام پوشیده نمیشود.

جاده بلند، آدم پست را بالا میبرد اما آدم پست، جاده بلند را پایین
میآورد.

در دنیا مجولی نیست چشم عقل ما هنوز باز نشده.

مایه رنج و شرمساری این است که خود را قابل تر از آنچه هستیم بنانیم
و مایه تأسف اینکه قابلیت خود را نشان ندیم .

عقل برد و گونه است ؛ یکی دشمن عشق است ، دیگری خد تکرار عشق
آن اولی هنوز کامل نیست .

پنجو آهمن و سنک و چوب ، هر کس بخاری میخورد ، تاهمارت
استاد و پرورنده چه اندازه باشد .

من نمیدانم از کجا آمده ام و کجا میروم اما میدانم که باید اینجا ، در
آسایش خودم و دیگران بگو شوم .

یئگی و مهربانی و کشاده رونی ، بهر شستی رازیا میکند .

اگر راستی از خطر میترسیم، بر خیریم و کاری نکنیم و گرنه ترس بی‌علم
 ما را کوچک و خطر را بزرگ میکند.

آینده دنیای تازه ایست که طبیعت با اختیار ما میگذارد، آنچه در این
 دنیا میسازیم، بسته به صلاحی است که از فهم و خرد فراهم کرده و مهارتی که
 در ساختن بنای سعادت بدست آورده ایم.

معشوق برای مرد باری است که باید بدوش برود، برای زن،
 مرکبی است که بر آن سوار میشود.

هوش بی عقل، ما را بلند میکند اما زود زمین میزند، عقل بی هوش ما را
 تا بام خانه بالا میبرد، هوش و عقل اگر همراه شدند ما را با فوج آسمان
 میرسانند.

آدم خوبرو در خیال می پرستیم اما اگر اتفاقا باو برخوردیم، بی اعتنا
از کنارش میگذریم یا آنقدر کوچکش می شماریم که شرمند از مایه گیرند.

گاه در راه عقل، باید دیوانگی کرد.

هر قدر دنیا نامهربان باشد، شما بان خودتان مهربانی کنید و رنج ببود
بخود راه ندید.

سرمایه شما، منظور و فکر و همت شماست، در بازار دنیا باندازه این سرمایه
بشما کالامیدهند.

کودک را از مادر نمیتوان جدا کرد، جوان بلذت از خانوادها جدا میشود.
پیر از جدایی بیزار است.

بخاطر نا ملائمتیکه در اساس زندگی اثر ندارند، سعادت
برهم نزنیم.

نوشته های علمی همچو زردبانست که وقتی از یک پله بالا رفتید، دیگر آن
پله را لازم ندارید اما پرورده های ادب، باغ گل است که هرکلی همیشه
خواستنی است.

اگر میخواهید بدانید غصه شما چه اندازه درست است، از نظر دیگری
نگاه کنید.

محبت و شادی و صبر و جوی، قلب را بدل بقصر میکند.

عیشی که در آن محبت نباشد، غذائی است که بسیری بخورند.

خیلی دلمان میخواهد حق شناس باشیم اما دشمنانی مانند خود خواهی
و نخوت و حسد و منی، نمیکذارند .

لیاقت در کاربرد، عین بی لیاقتی است .

خانه آراسته کسی را خوشخت نمیکند، روح آراسته است که خانه را بجا
خوشختی میسازد .

کیکه ندرستی را فدای کار و کوشش میکند، پی خانه را میتراشد و در
و دیوار را می آراید .

سرنوشت آن وقایعی است که میتوان پیش بینی کرد . هر قدر بر
قوة پیش بینی ما میافزاید، از قدرت بخت و سرنوشت میکاهد .

بسی حقایق امروز که موهومات فردا است .

نامه و شکایت از جوانان ، شفقت می‌گیرند و از پیران نفرت .

وقتی وسایل آسایش فراهم بود ، بگلرپوچی زندگی می‌فتم و بدنیابیده
تحتیر و بی‌زاری می‌گیریم اما بهیچکه خطریا مرضی پیش آمد ، زندگانی بسی خوب
و خواستنی می‌شود .

شاید قمار ، کساتهای آبی را بر طرف می‌کند اما مرضهای جادو دان می‌بخشد .

هر کلمه که از دهان بیرون می‌آید ، مربی است که برخی می‌رسد یا خجرت
که دلی را شکافد یا نسبی است که دریای احساسات را بتلاطم می‌آورد پیش از
گفتن تا مل کنیم .

چرا سیکه بخیر راکشت ، آدم کش است اما نویسند و ای که بانوک
قلم ، سیل خون راه میاندازد آدم کش نیست ؟

یک روز ، زندگی روشن است و روز دیگر تاریک . از روزهای شون
آنقدر نور بگیریم که در روزهای تاریک ، روشن باشیم .

همچنانکه نور زیاد مانع دیدن میشود ، فراوانی نعمت ، مانع لذت و
برخوردار است .

رنج و گرفتاری کبرس باندازد اجل و بی تدبیری اوست .

رضایت خاطر ، بزرگترین نعمت است و باین جبت با سخت ترین
کوشش و دشواریترین فداکاریها بدست میآید .

هنر ، مولود فراغت و آسایش جامعه است .

دروانی از آتش عشق میوزیم ، در پیری از این میوزیم که چرا این آتش
درمانگیرد .

خواستن توانستن نیست اما قوای ما را صد چندان میکند .

آنگه رنجیده و آزرده ، ترک وطن میکند ، روح ما سازگار خود را همراه میبرد .

شرط مهربانی ، تنها دل مهربان نیست ، چشم و زبان هم باید مهربان باشند .

در نوشته ها و اشعار ، آنچه از همه مبهم تر و نامفهوم تر است ، زاریست
که بین گوینده و معشوق رفته .

در میان سازندگان اجتماع ، مسئولیت نویسنده از همه بیشتر است .

آنکه در زندگی هدف ندارد ، کسی است که در بیابانی هوشناک گم شده باشد .

شرط خوشی امشب اینست که خوشی فردا را از ما نگیرد .

بدگونی حسود ، دلیل برتری شماست .

هر چه ساختگی باشد ، کم بهاست مگر تعریف بجا که بجان میخورند .

خوش گذرانی تیراست اما سعادت بدون تقوا ایسر نمیشود .

کوچکی و بزرگی حوادث بسته به قوت و ضعف فکر است .

زرنگی دیوار است بین درستی و نادرتی، معلوم نیست این دیوار
 بکدام طرف تعلق دارد.

زندگی سازیت که طبیعت در دست ما گذاشته، خوش نواختن این
 ساز، بسته به استعداد و پشت کار ما است.

حادثه را باید همچو سیل بهاری پیش بینی کرد تا اگر اتفاق افتاد، بتوان
 آنرا بحجاری مفید انداخت و از آن بهره برداشت.

اگر انکار و آداب و اعمال انسان را از زوائد و موهومات بپیراییم، یک
 زندگی حیوانی برای ما میماند.

بسیاری از حقایق را در زندگی باید ندیده گرفت.

از آنها که دایم شکایت دارند و مینالند، پرسید دنیا را بچه صورت
میخواهند، آیا در آن صورت گله ای نخواهند داشت ؟

۱۵۰

از خانه ای که صدای خنده بیاید، دری به بهشت باز است .

۱۵۱

نساختن زن و مرد با هم، بیشتر از اینست که هر یک دیگری را با طبیعت و
غرائز جنس خود تصور میکند .

۱۵۲

چه دیوانگیها که بنام عقل، ببار میآید .

۱۵۳

هوسها را باز بچه قرار بدیم نه آنکه خود باز بچه هوسها باشیم .

۱۵۴

زندگی بازیست اما قواعد بازی را باید رعایت کرد .

خوشبختی شاعر اینست که معشوق خود را در خیال، بصورت و سیرتی
میآفریند که آرزو دارد .

گاه از یک کلمه، یک شعر، یک آهنگ موسیقی، یک گنجینه لطف
و حکمت میاندوریم .

هزاران خوشی هست که وسیله آن بدست خود ما است .

آن اندازه مناعت و آزادی که ما را یحبار از دیگران بی نیاز کند، دل را
نخست و از محبت خالی میسازد .

وقتی باد دشمن، در خیال، بجاکه می نشینیم، اگر بی عرضانه از او هم دفاع
کنیم، چه بسا که ما خود محکوم باشیم .

آنکه تیغ و طپانچه با طفل میدهد، خون بگنایان را بگردن میگیرد ،
 طبیعت نیز که اینهمه اسباب جنگ و کشتار، در دست ما کو دکان عقل میگذارد
 مسؤل اینهمه مصیبت ما است .

صلح ، باعث رونق کار مردم و کساد بازار حادثه جویانست .

چه آسان حرف سرد میزنیم و میزنجانیم اما حرف مهربان چه شکل
 بزبان میآید .

همچنانکه صورتی از یک خط و یک سوزشت یازیا میشود ، وجود نایز
 از یک حرف و یک نگاه ، محبوب یا منفور میگردد .

دانش اندوزان ، از هزار بلا در امانند .

۱۶۵

منفیدترین اختراع بشر، کتاب است .

۱۶۶

دزدی گناه است و دستگیری ثواب . اما سیاست نه گناه است
و نه ثواب ، تا نتیجه آن چه باشد .

۱۶۷

اگر بعل مشغولید ، ممکن است بمقصود برسید و گرنه خیلی بامید بخت
نباشید .

۱۶۸

خرد گیری از دیگران ، دشمن میسازد ، خرد گیری از خودمان ،
آدم کامل ببار میآورد .

۱۶۹

بچه نیا مید که قمار ، آسانترین راه ثروتمند شدن است ولی باید بر چه
ثروت داریم در این راه از دست بدیم تا بخلاف این تصور برسیم .

هنرمندیکه عاشق نباشد ، چراغی است که بی روغن میسوزد .

مهرباد و پدر و خانواده و دوستانست که اهل کوی و برزن و شهر
و وطن را فرامیگیرد ، آنکه وطن را دوست نگیرد ، از مهر و محبت بنحیر است .

من یقین دارم که روزی شهر بمرگ ، فائق خواهد شد اما از این غصه
میگیرم که چرا آنروز نخواهم بود .

آنکه هر پیش آمد ناگواری را از چشم بد روزگار و از بدخواهی دیگران می بیند
و هیچ تقصیری بعده خود نمیگیرد ، از اینگونه پیش آمد بسی خواهد دید .

هرچه قانون با طبیعت بشهر موافق تر باشد ، اجرای آن آسان تر و
بعدالت ، نزدیکتر خواهد بود .

بین احباب آداب نیست اما باید نازک بینی و مهربانی و جانفشانی
باشد.

مرگ، حقیقی است که هیچ زنده ای باور ندارد.

عشق را شهوت، بازاری و التماس، نجات دل میآورد و بر سریر
حکمرانی می نشاند اما زادگان شهوت، پتو حسادت و خودخواهی و نخوت
و بیداد، عشق را بخواری میکشند و بجای آن، دشمنی می نشاند.

عشق، شعله ایست که اگر آتش دوستی مددگیرد، فروخواهدشت.

آنها که خودکشی میکنند برای این است که محبوب تر شوند و دلها را بسوزانند
خافل از اینکه برای محبوب شدن، وسایل بهتری داریم.

هیچ درد و نخته ای نیست که دو انداخته باشد اما چه بسا که دو اینچوایم
و باد درد و نخته میساریم .

در جوانی ، دنیا را سراسر ، زیبایی و عشق و شور و شعری بینیم ، در
پیری این همه را از پشت پرده اشک تماشا میکنیم که نصیب دیگرانست .

صاحب عقل و هوش ، حال هر کس را میفهمد و دنیا را از نظر او می بیند
اما صاحب دل ، با هر دلی هموائی میکند .

آدم کمدل ، از مرگ وحشت دارد و با سختی های زندگی هر چه باشد می سازد
و خود را نمی کشد ، آدم پر دل ، از مرگ نمی ترسد اما باز زندگی را هر چه
سگین تر باشد ، مردانه تر میبرد و خود کشی نمیکند ، آنکه جان خود را میگیرد
کمدل نیست اما مردود و لا در هم نیست .

عشقی که معشوق تجلیل کند، ظلم است و دشمنی .

۱۸۵

عشقی که از یکطرف باشد، سروسوزیست که صاحب دلان، در دل نگاه
میدارند و خود پرستان، مایه خود پرستی و آزار معشوق قرار میدهند .

۱۸۶

کوئی هنرمند، منبع نوریت که چشم حسودانرا خیره میکند و از دیدن هنر
باز میدارد، باید از میان برخیزد تا کور دلان هنراوراببینند .

۱۸۷

بهرمی پسندیم که نادان باشیم و ما را نادانان بدانند تا نادان باشیم و ما را
نادان تصور کنند .

۱۸۸

هر اندازه رنج بردن از ناکامی، موافق طبع ما است، لذت بردن
از خوشیها برای ما دشوار است .

تا علت حوادث از پنهان است ، بخت و سرنوشت بر ما
حکمرانست .

۱۹۰

زن زیبای بدخو ، گلی است که در جام نوش ، زهر فویشی دارد .

۱۹۱

جوانی و زیبایی و شور و عشق و امید را طبیعت با مید بد بشر طراکمه و پیر
بگیرد و در عوض ، نعمت عقل با نبخشد اما آنها همه را یک بیک از ما میگیرد
و غالباً و عده عقل را فراموش میکند .

۱۹۲

وجود ما در این جهان ، ذره ای بیش نیست ، عجب آنکه بدین ذره -
میخواهیم زمان و مکان بی انتها را فرا بگیریم .

۱۹۳

موضعتهای آسان ، ما را از لذت سعی و همت باز میدارد .

از نعمتی محروم بودن، چندان دشوار نیست اما نعمت را بگناه خود از
دست دادن جانسوز است .

۱۹۵

بعضی با مشکلات ، بازی و تفریح میکنند ، بعضی هنوز مشکل نرسیده
میلرزند و فغان دارند .

۱۹۶

عاشق از آرزودن معشوق و عذاب دادن خویش ، لذت میبرد .

۱۹۷

تنها کمال نفس است که ما را از هر نعمت دیگری بی نیاز میکند .

۱۹۸

همچنانکه باغبان ، هر روز علفهای هرزه را از پرو پای گل میکشد ، ما
نیز باید دائماً افکار بیوده و مزاحمی را که بدست و پای مایمید و مانع پیشرفت
و خوشی میشود ، از خاطر بیرون کنیم .

دانش و هنرمندی استادان بزرگ ، شاگرد پر دل را پروبال
شوق میخشد اما شاگرد کم دل را ناامید میکند و از کوشش باز میدارد .

عاشق جسم و صورت ، پلنگی است که دتش بشکار نمیرسد و میغرد ،
عاشق روح و سیرت ، غرنخوانی است که مدح و ثنای معشوق را میسر آید .

مرگ ، دوا می تلخی است که ناخوشیها همه را شفا میبخشد .

غالباً از نادانی وحشی نداریم ، از اینکه ما را نادان بدانند میترسیم .

تا کسی مکرر شکست نخورد ، رفرق را در نمی یابد .

در صورت و سیرت و زندگانی هر کس ، عکس اندیشه او نمایان است

۲۰۵

بچنانکه تا کسی نیا موخته باشد، نمیتواند بدگیری بیا موزد، تا کسی محبت
ندیده باشد نمیتواند مهر و محبت بورزد.

۲۰۶

در کارخانه خلقت هم بی نظمی و دزدی میشود و گرنه دیوان صورت
فرشتگان را نمیدزدیند.

۲۰۷

اگر میخواهید همه شمارا دوست بدانند و با شما یاری کنند، از هیچکس توقع
دوستی و یاری نداشته باشید.

۲۰۸

یک سدی بیش از هزاران سپاه از بیدادشگران جلو گرفته.

۲۰۹

خوشبختانه غزل را بخاطر صنعت و هنرنمایی میسازند و گرنه عشق از اینمه
نالیدن و زاریدن عار دارد.

در این دنیای سراسر بیدار و حرمان که بنای زندگی بر رنج بردن و
رنج دادنست، تنها مایه تسلی، نور لغزان و مردود مهر و محبت است که گاه
از دریچه تنگ دلها بر این حشمتخانه تاریک میتابد.

بهتان زدن گناهست اما بهتان را پذیرفتن، گناه بزرگتر است.

آنکه با تعلق میگوید، مارا دوبار بار بطل تصور میکند؛ اول آنکه میدانیم او
دروغ میگوید و دروغ را میپذیریم، دوم آنکه سعی میکنیم آن دروغ را راست
بپذیریم و بر خود ببندیم.

آنکه پیش ما بگیرد بهتان میزند، ما را نیز احمق میداند.

فکر و فلسفه هر کس، با سن و مزاج و بخصوص وضع او در جامعه عوض میشود.

بخشایش است که بهر سآخچه را تمنا دار و بختند؛ بزنی که خود را برای
جلوه گرمی و بامید تحسین آرایش کرده، نگاه تحسین بکنید و انخم و تحقیر او را -
بجان بخرید .

گاه علت غمی که داریم، غیر از موضوعی است که بهانه غم قرار داده ایم
باید آن علت واقعی را پیدا کرد و در رفع آن کوشید .

یک عمر از دشت مرگ . بخود میلرزیم در صورتیکه وقتی او رسید، ما -
چشمه را بر بزم گذاشته ایم و او را ننخواهیم دید .

استاد هنرمند. از سنگ آدم میسازد مرتبی بهیروز آدم دل سنگ ببار میآورد

وقتی مشکل زندگی حل میشود که خود به تنهایی از عهد حل آن برائیم .

متصل بدنبال خوشی میگردیم اما هیچکدام بدستان افتاد، آنرا بصورت
غم در میآوریم .

تحمیل روش تازه بر مردمی که مهیا نباشند، همچو غذای ثقیلی است که
به کودک شیرخوار بخوراند .

برای سرگرمی، باید در بازی زندگی وارد بود اما اگر روزگار اسباب بازی را
از دست ما گرفت، باید مثل آدم بزرگی که در بازی کودکان شرکت داشته،
بلخند زنان از جرکه اطفال بیرون آمد .

عشقی را که عقل بیند، بهشت است و آنرا که نمید، جهنم .

عشق زن بفرزند خویش است، بدیگران عشق را میفروشد .

بیشتر رنجهای ما از ناملایماتی است که در زندگی و خوشبختی ما هیچ اثر ندارد

جمعیت شبیه بیل است، جرعه های گوارا و جان بخش وقتی بسم جمع شد دیوانگها و خرابیها میکند.

خیال آن دنیائی است که بیشتر عمر آنجا میگذرد باید دنیای-
خیالمان را جای استراحت و عیش و خوشی بسازیم.

بهترین و برترین شاهکار آفرینش، آدم و انانی نیک و مهربانست،
خوشبختانه همه کس میتواند خود را باین مقام برساند.

عقل ما محصول تجربیات عمر کوتاه ما است. باین عقل مختصر ایمان
داریم اما هزاران سال عمر و تجربه گذشته گمان را نمی پذیریم.

بهرین پتیّه انسانی، کثا و زریست .

بیج تماشا ئی عبرت انگیز تر و مفید تر از این نیست که افکار و اعمال خود را
تماشا کنیم .

دانش پژوهان، بجز علم و هنر، همه چیز دنیا را کوچک و حقیر می‌پندارند،
سیاستمداران گرچه بظاهر دانش و هنر را می‌ستایند ولی در باطن آنرا ستیّه
مالایقان میدانند .

اگر منصفانه بحرف دشمن گوش بدیم و عاقلانه مطلب خود را با او
بفهمانیم، از بسی کشمکش و گرفتاری در امان خواهیم بود .

عیش و خوشیهای آسان، نصیب خردمند است .

دوستی نعمتی است که تنها برای شما و کامی کافی است لکن ما آنرا
به تمنای نعمتهای دیگر، آلوده و کدرد میکنیم.

اگر ذوق و فهم گل داشته باشیم، یک گل کافی است ولی اگر از
گل چیزی نفهمیم، از باغ آراسته چه حاصل.

چه کارهای خوب و آسان را که تعجب میکنیم چرا دیگران انجام نمیدهند،
دیگر آنهم نسبت با همین تعجب را دارند.

در این دنیای کمی هست که از همه بشمارد و کمتر است، از هر کس شمارا بهتر
میشناسد و با وجود همه عیبها شمارا بجان دوست دارد، دوست که میتواند بهتر
خواهش در اید بی منت بر آورد یا دست از ارشاد راکو تا ه کند عجب آنکه
اگر باین یکی دوست شدید اهل دنیا همه باشند دوست خواهند شد این یار فلک محفل شماست.

ذات عیش، با عده محبوبان، معکوس است یعنی اگر در
 بجای آنکه عیش و لذت مان، دو برابر شود، نصف خواهد شد

۲۴۰

نی و ناخوشی، برای خردمند، سراسر تماشا و تفریح است

۲۴۱

آزادی طبیعت یکی این است که وسایل خوشی را در خارج از وجود
 صورتیکه پس از یک عمر حسرت و سرگردانی، میفهمیم که این
 وقتها ملق شده .

۲۴۲

چونکه نوبت

بخوابید: یفات و اغراض و مفت خوار را از کارهای عمومی بردارند
 رشک نهند بیکار خواهند شد .

۲۴۳

در دنیا، بیش از مرگ میترسند .

۲۴۴

اگر کسی بداند که چه باید بخواهد از بسی گرفتاری آزاد خواهد شد .

۲۴۵

آن نعمت نصیب ما است که قدر آنرا میدانیم و گرنه از صورت زیبا-
برای کورچه حاصل .

۲۴۶

پیچ مبارزه و قحی ، پراقتحار تر و پرسودتر از این نیست که مغلوب و
محکوم عقل باشیم .

۲۴۷

در این ساعز زندگی که بدست داریم هر چه تلخ باشد اگر قد محبت
بریزیم شیرین خواهد شد .

۲۴۸

لذت عشق ، در یادگار و خاطرات غم آلود اوست ، و گرنه در شعله
و التهاب ، بجز سوز و الم چیزی نیست .

وجود زیبا بچو شخص توانا، بیش از دیگران تکالیفی دارد؛ باید که خوب
و مهربان و بخشنده باشد، باید که بسوزد و بدروستمان برسد و برخم دها
مرهم بگذارد... وای اگر زیبایی و قدرت بدست ناهل بیفتد.

عاشقی که معشوق را بخاطر خویش بخواهد ظالمی است که میخواهد وجود
آزادی را بنده کند و میل و هوس خود وادارد.

وقتی دور جوانی طی شد و دلدادگان دل خود را از شما پس گرفتند
ببینکه نوبت جاه و قدرت از شما گذشت و چاکران از شما روگردانند، اگر
بخوابید در بهشت حکمت و آزادگی، عیش و سروری خواهید داشت که -
رنگ خوابان و حکم و ایان خواهد بود.

در هر ضعیفی قدرتی هست و در هر توانائی ضعفی.

عقیده همچو آبست و پیر و عقیده، ظرف او، هر آبی بشکل و رنگ
ظرف خود در میآید .

سازندگان مرام و مسلک اگر سرازگور برآوردند و ببینند اهلکارشان
بدست چه کسانی افتاده و بچه صورت درآمده و چه حاصلی داده از بحالت
خواهند مرد .

دل برای آرزوست ، هر تمنائی را که از آن بیرون کنی ، خواهش
دیگری بجای آن نمی‌شیند .

قمار باز آیم را بدشمنی باد وستان میگذراند .

نادان از آنچه ندارد ، بیشتر بخود میبald .

در بازی بچها هر که بی پروا تر و جسور تر است ، پیش میافتد ، در بازی
بزرگمانیز هر که بچه تر و جسور تر است ، موفق میشود .

صدا ت نمیگذارد بدانیم این موقعیتی که نصیب دیگری شده ، بچیت
و خون دلی بدست او آمده ، میگوئیم کار بخت و اقبال است تا عیب بی بدی
و کابلی خود را بپوشانیم .

ماهیه تا آخر عمر بچه خواهیم بود ، پیر با تجربه است که بچگیهای خود را پنهان کند

در صحنه زندگی ، ماهیه بازیگریم ، بعضی فقط بازی میکنند ، بعضی در ضمن
بازی ، به تماشای خود و دیگران هم میپردازند .

منفی حقیقی حرف را باید در چشم و صد او احوال گوینده جستجو کرد .

زندگی زندانست و ما همه محکوم بمرگ، این دو روزه زندان ایستوان
بنالیدن و از دیده خون ریختن گذرانید یا فرصت را منتقم شد و ایام را
بسرگرمی و خوشی صرف کرد.

آدم بدبین، چشم را برهم میگذازد و در فکر تاریک خود، بجز زشتی و بدی
نمی بیند، آنکه چشم باز دارد می بیند که در مقابل هر بدی لااقل یک خوبی هست.

دایم از خود تبرید و در اضطرابیم زیرا یک روز خود را کمتر از آنچه هستیم
می بینیم و رنجوریم، یک روز خود را بزرگتر از آنچه هستیم تصور میکنیم و مغروریم،
آزاد آسوده و آرام میشویم که ضعف و توانائی خود را بشناسیم و ارزش
واقعی خود را بدانیم.

بهترین دلیل حیوانیت بشر، جنگ است.

اگر مشولید که از فکر خود برای خوبتر و خوشبخت تر شدن نتیجه بگیرید،
چه بهتر، وگرنه دست از فکر بردارید و بکار مفیدی پردازید.

نشان خرد آنست که از رنجها بکاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود.

افسوس که محبت را اگر بر نیایی یا مال و مقام، آراسته نباشد،
از کسی نمی پذیرند.

آیا یقین دارید که اگر آن آرزو بدست آمده بود بلای جان شما نمیشد؟
پس اگر یقین ندارید، از بر نیامدن آرزوهایتان متأسف نباشید.

غم اهل جهان و نسلهای آینده را خوردن، گپ زدن و زاری و غم
گریختن، برای زندگان کاری نکنیم.

قمار باز عاشقی است که نه هرگز بوصول میرسد و نه ارتحل رنج، خسته و
مایوس میشود .

اگر میخواهید از نیکوکاری خیلی لذت ببرید، بدرمانده ای نیکی کنید که از او
هیچ امیدی نباشد .

آنکه در خانه صلح و آرامش دارد، در جنت زندگی فتح کرده .

از اینهمه تقاضای زنانت که مردان خود را بقتامات بلند میسرانند
و گاه نیز بخطرو مملکه میاندازند .

هر چه کار کنید باز کاری باقی خواهد بود، فرصتی هم برای آسایش و
فراغت بگذارید .

احساسات مصنوعی از دلب تها و زنی کند .

از شهوت رانی ، خوشبختی خواستن ، بدنبال سراب رفتن است .

مایه گرفتاریها احتیاج است و از همه دشوارتر ، احتیاج زن مرد بیکدیگر .

آدم بجوج چون دانسته خطا میکند ، بیش از دیگران بر خطای خود -
در یخ میخورد .

حسن خود را شمردن ، از قدر خویش کاستن است .

نانی که فقیر میخشد ، هزار نان ارزش دارد ، نانی که دارنده میدهد ،
بیش از یک نان نیارزد .

گذشته سرمایه است که اندوخته ایم، میتوان آنرا بتأسف و اندوه
صرف کرد یا برای منفعت آینده بکار برد.

فحالت و پیشرفت، نتیجه رقابت است، رقابت تا وقتی مدوح
و سیر و بخش است که بدشمنی و بدخواهی نکشد و گرنه جانگاه و احیاناً مانع پیشرفت
خواهد بود.

موجودات همه یکدیگر را آزار میکنند و میخورند اما انسانی علاوه بر این،
جان خود را نیز میآزارد و خون خود را میخورد.

بعضی بایادگار خوش، زندگی میکنند و از یادگار بد عبرت میگیرند
بعضی یادگار خوش را مایه تأسف و اندوه میسازند و بایادگار بد، رنج گذشته را
زنده نگاه میدارند.

خوشبختی در مبارزه و تسلط بر بدبختی است .

فداکاری، انسان از حیوان، ممتاز میکند .

صرفه جوئی اولین فداکاری در راه فتنه‌سازی و بی‌نیازیست .

هر چه بیشتر خودمان را بنحوا بیم، دیگران ما را کمتر خواهند خواست .

آن اندازه که ما خود را فریب می‌دهیم و گمراه می‌کنیم هیچ دشمنی نمیتواند .

ویرانه‌شعریست خراب که وزن قافیه آنرا بسینده باید بدوق خود بسازد .

جوانان عشق زنده را میکشند، پیران عشق مرده را در خیال زنده میکنند .

آنکه بر زبان خود آهسته یار ندارد همچو مائشینی است که تر فرزند آشته باشد.

تا روزیکه پیش بینی آینه قیصر نباشد توکل بهترین مکمل کوشش خواهد بود.

ساعتی که به تخیل بی منظور بگذرد، عمریست که از دست داده و جمیتی است که بیوده کشیده ایم.

هیجان و ناراحتی، عوامل بسیار دارد که یکی از آنها حادثات است.

سخنران اگر مطلبی داشته باشد، سخنرانی کوتاه و روشن و بیال خواهد بود.

آنکه هر چه دلش بخواهد، میگوید و میکند، خود را کسی نمیداند.

تربیت اخلاقی برای سعادت فرد، کافی است اما اگر ملتی علم
و اخلاق را با هم نداشته باشد بدبخت است .

شوخی اگر از نشاط خاطر نباشد، از کینه و بددلی است .

اگر میخو اهید که بر عده خوبان و نیکوکاران جهان بنفرائید، خود -
نیکو کاری را پیشه کنید .

دارائی بسیار مثل فقر و پریشانی، زندگی را تنگ و ناگوار میکند .

تأمل، مهلتی است که بدان فکر می دهیم تا بروید و حاصل بدید .

ثروت حقیقی آنست که نتوان از کسی گرفت .

گفتگو همه از اینجاست که در داد و ستد، قیمت هر چیز را میتوان معلوم کرد مگر قیمت عشق و محبت را .

برای خوشبخت بودن، نه ثروت لازم است نه علم، نه مقام، نه قدرت و نه وجاهت، خلق خوش و قفاحت کافی است .

هر قدر زمان بر رویو رخود میافزاید، از لطف و حسن خلق خود می‌کاهند غافل از اینکه هیچ کوهی مثل روی گشاده، دل نیسبرد .

سیاست، حرف کسانیت که هیچ حرف و هنری ندارند .

پند حکیم بر یکی همچو نسیم میگذرد، با دگر می همچو عطر گل ساعتی میماند ، در مقبلی هم با جان شیرین میآیند و دیگری میشود .

کدام فکر و عقیده است که جمعی آنرا باطل ندانند .

جواب شوخی را اگر بهتر از آن حاضر نداریم، ندیم و با دیگران بخندیم .

توبه آبی است که گناهان ایشوید و رنجهای روحی اشفای بخشد .
اما آنکه توبه را می شکند، بلای جان گدازستی و بی ارادگی را سبب بر ملا می
دیگر خود میکند .

بیمارترین بسی گرفتار است اما گرفتار تر از او بیمار فکر است که از بیماری
خود خبر ندارد .

چه بسیار صاحبان مال و مقام که باید شخص و نجابت از تهی دستان و
خردان بیاموزند .

هراندازه گفته دیگری را بخود بستن، منفور است، قول دیگری را
شاید آوردن و از او نام بردن مدوح است .

شوخی بشرطی پسندیده است که دیگران را بخنداند و کسی را زنجاند.

سحقوران بهوای قدرت . دنیا را پر از غریب مرک و ناله و افغان میزند
شاعران بهوای عشق و محبت ، عالم را پر از شور و نشاط و مهر و مروت میکنند
نام هر دو در روزگار میماند اما فرق است میان آنکه بهشوق زنده بماند با آنکه
نامش بخون آلوده باشد .

با سترقی ظاهر که مایه پریشانی باطن میشود .

بهترین خدمت ب مردم ، خود را نمونه تقوا و فداکاری ساختن است .

از همه ضعیف تر در میان جمع، دست انداختن و مایه تسخر و خنده
دیگران قرار دادن، از تلقی گوئی و ناجوانمردیست .

غالباً پرسش برای دانستن نیست، برای این است که بارای
گوینده مخالفت کنیم .

نارفقان، باصرار شمارا شریک کار بد خود میکنند اما کار خوب آنها
برای خود گاه میدارند .

وقت شناسی را از مهر و ماه بیا منوریم که برای بقا و عظمت خود یک بطله
تاخیر نمیکند .

دای بر انسانی، اگر دنیای دیگر و عدالت دیگری نباشد .

ہر قدر از خواستہ ما بکاہیم زودتر بارز و میرسیم .

از یک سحله دیر کردن ہی سود و فرصت کہ عمر می از دست میرود .

کو دکان و بخیردان تغییر و تازگی میخواہند کہ چہ از خوبی بہ بی باشد .

بہترین گوہری کہ بسر انگشت لزان باید و گرفت . آتش قیم است .

نمی توان دامن بظافت بدن پرداخت اما یہ انہ امہ و اطیب
پاکیزگی روح بود .

قانون باید برای اینکہ دیگران برسانند تا بلایہ رسانند یعنی ما
اورا بخشیم تا دیگران مہر و بخشندگی بیاموزند .

در راهیکه همه زفته اند و رسیده اند، باید بیدار گشت قدم برداشت
در راهیکه خودمان پیدا کرده ایم هر چه در گشت و دقت کنیم، بجاست.

نعمت در دست مائل باز بچه در دست کودکانست، عاقبت آنرا
خراب میکنیم و غرابی گیریم.

هر تغییر و تازگی دلیل بر ترقی نیست. ترقی آنست که بر اساسش مادی
و پیشرفت معنوی بیفزاید.

آدم تکبر، آسانترین شکار زندان و مملکت گویان است.

اگر فکر و تدبیری را که صرف انتقام و دشمنی میکنیم، صرف گذشت و-
دوستی کنیم، دشمنان همه دوست خواهند شد.

۳۳۷

نظم ظاهر دلیل بر نظم باطن است .

۳۳۸

سکوت آبی است که بر آتش خشم ریخته میشود .

۳۳۹

تندرستی، جای جوانی را میگیرد و مهربانی جای خوشگلی را .

۳۴۰

نشاط و جوانی روح، نعمتی است که تا روز واپسین، در افزایش تواند بود .

۳۴۱

از هوش و استعداد و قدرت خود نا امید نباشید، عشقی پیدا کنید
تا این همه نمایان شود .

۳۴۲

آدم و خرچ، بیش از دیگران بپول احتیاج دارد و صورتیکه آدم
اصلاً بپول محتاج نیست .

خبر و بیان در عین غرور، بیش از دیگران از تقائص خلقت خود مالانند.

یک مطلب بایانهای مختلف، معانی مختلف پیدا میکند.

وقار و سنگینی، اعتماد نفس میبخشد.

تردید و تامل همیشه از احتیاط نیست بلکه غالباً از تمبلی و بی ارادیت.

هر قدر تکبر باطن، مایه آزادی و خرد نیست، تکبر ظاهر، اسباب گرفتاری و غصه خواریست.

اگر وقت و بهیمنی را که آدم مثل، صرف خراب کردن و پائین آوردن دیگران میکند، صرف آباد کردن و بالا بردن خود کند بجائی خواهد رسید.

از هنر کسی اتقا و کردن، بهمان اندازه بیرحمی است که از فرزند غیر کسی
بدگفتن.

۳۵۰

نقاد هم در عالم ادب لازمست همچنانکه برای نظم جامعه بمیر غضب محتاجیم.

۳۵۱

تکبر، بهترین دلیل حماقت است.

۳۵۲

عمل خویش را ستایش کردن، آنرا کوچک و ناخیرناختن است.

۳۵۳

ثروت اگر صرف نیکوکاری نشود، باریست که باید برحمت بردوبه
حسرت گذاشت.

۳۵۴

هنرمند باید تقا و بیگذشت هنر خود باشد.

آدم بک مکنت مورد توجه و محبت باشد اما مورد اعتماد و احترام نخواهد.

درینا که زبان و دل همیشه با هم نیستند؛ گاهی دل از بی پروائی و
تذروی زبان، خوانا به میرزد و گاهی که دل از مهر و محبت میجو شد، زبان
همچو گت بسته، از جانی جند.

بسا دلمند که محتاج دلداری فقیر است.

چون هنوز فلسفه در آسمان کاری صورت نداد و بکشف تر خلقت
موفق نشده، باید که لا اقل زمین کشتی را بر زمین برای ما پیدا کند
و گرنه هیچ در نمیخورد.

ممکن است آدم فاسد، اصلاح شده باشد اما شما احتیاط را از دست ندهید.

فلسفه تاریخ نوشتن، آسانترین و دشوارترین کارهاست؛ آسان است چون شود همه در گذشته اند و نویسنده در خیال و تصور آزادی دارد. دشوار است از اینکه باید علل حقیقی و قایم را در تاریکیهای طبیعت بشر و حوادث غیر معلوم پیدا کند و این امریت نزدیک به محال.

مقیاس زیبایی لباس، برای صاحب ذوق آنست که پوشیده را زیبا تر کند و برای آدم بی ذوق آنکه مطابق مد باشد.

هیچ مکاری مثل سخن شنونده را مست تسلیم نمیکند.

بائلی نعمت را بجان خود بلا میسازد و عاقل بلا را نعمت.

طبیعت بشر همچو دریای ژرف همواره ثابت است افکار و روشهای
او همچو امواج دریا گذر نده .

زن و شعر دو لفظ برای یک معنی ؛ اگر زن نبود شعر عشق و شعر
و نمیکرفت و اگر این شعر و نور نبود ، زیبایی و خوبی زن عالمگیر نمیشد .

عادت و عقیده همچو نهالی که در زمین بنشانیم ، بچند صباحی ریشه
میکشد اما با لها و قرنها برنمیافتد .

بعضی بازمی تفریح را هم جدی میگیرند بعضی با کار و وظیفه هم بازمی میکنند

هیچ صورت زیبایی را نمیتوان مدت ها دید و دوست داشت مگر آنکه -
هر روز خود را بر زیور تازه ای از نیکی و مهربانی بیاراید .

دقی می‌توان از نور عشق، حکایت کرد که آتش عشق فرو نشسته باشد.

آنچه را می‌زبان، خرج خود نمائی میکند، حق ندارد بحساب مهمان نوازی بگذارد.

اگر کسی مطمئن باشد که بار دیگر باین دنیا خواهد آمد، می‌تواند این بار را به غم خوردن بگذراند.

بسی عشق و دوستی را که از خود خواهی بدست خود میکشیم و باقی - عمر را بر این کشته می‌ایم.

اگر متوجه بودیم که هر آن ممکن است دست روزگار ما را از هم جدا کند
مهربان تر از این با هم رفتار میکردیم.

آن سپید روزی که باید بچشم دیگران بشیم هنوز خوشحالی واقعی نیست.

و اد طلب مقام اجتماعی، دوستان یاد پیدا میکند اما وقتی بمقام رسید، یک یک از دست میروند.

غالباً جوانان، اول طرفدار عقیده امی میشوند و بعد، از مرام آن - میپرسند اما شاید هرگز بمطوّر اصلی رهبران پی نمیبرند.

نه تنها لباس خود را برای مهمانی عوض میکنیم، غالباً قیافه و رفتار و گفتار خود را نیز تغییر میدهیم.

همچنانکه باغبان از زمین خشک، باغی خرم بوجود میآورد. اما از دل خشک، بهشت معنوی و جنت میسازد.

فرقه سیاسی برای حفظ آزادیست اما اول آزادی از شماسلب میکند.

طبیعت، مشوق بی آزار و مهربان کسانی است که از مشوقان دیگر
همه سرخورده اند.

قمار یعنی پول خود را بخلاف رغبت بدیگری دادن یا پول دیگری را
برایگان بردن. اولی سفاکت است و دومی دزدی.

آنکه بفریقار نمیتواند خود را سرگرم کند شایسته کار اجبار است.

قرض پدر و مادر بفرزندان علم و ثروت نیست تربیت است اخلاق.

هر درد و مصیبتی چاره دارد حتی مرگ.

مایه سعادت اجتماع تمدن تربیت است، نه قانون و عقوبت.

احوال روحی و وضع زندگانی هر کس نمودار عقل و تدبیر اوست.

عقل از ندرستی بالاتر است زیرا با عقل غالباً میتوان ندرستی ابدیت
آورد اما بدون عقل ندرستی از دست میرود.

بخشایش، دل گنهگار را به پشیمانی وامیدارد.

وقتی دوستان از دست زنند، منضمیم که چقدر دوستشان میداشتم.

وقتی بخطای دیگری خرده میگیرم در دلمان فحاش است که تو از این
بدتر کرده ای.

در خاطری که نظم نباشد پیوسته طوفانست .

آغوش گرم مادر را مگر بار دیگر در بهشت بیابیم .

بشاره آرزوهای نامحدود خود، بهانه مالیدن داریم .

بهترین زینت زن، خلق خوش است و ندرستی .

انقلاب بدست طبقه بالا صورت میگیرد و بنام طبقه پائین تمام میشود.

خدا، یا بهر نام دیگر که او را بنخوانیم، وجودیست که برای رفع مشکلات عقلی و عملی و عاطفی خود، همگی بدان محتاجیم. اختلاف از اینجاست که هر کس این وجود نا دیده نشناخته را در خود نفهم و احتیاج خود، توصیف میکند.

سرگذشتهای محزون نمایش‌های غم‌انگیز، طالب فراوان دارد،
چون بسیاری غم‌راز شادی بهتری پسندند.

خوشی بر دو گونه است؛ یکی آنکه بدنبال خود، خوشی دیگری ایجاد میکند؛
دیگری آنکه رنجی در پی بار می‌آورد. این نوع دوم خواهان بیشتری دارد.

زینت زنان برای خود کردن یکدیگر است و گرنه مردان، بروی
خوب و خلق خوش، دل می‌بازند نه زینت و لباس.

غالب زینت برای پوشاندن عیب است، اما بسینده استو به عیب میکند.

گل یاس قدیمیرانه تنها بخاطر رنگ بود و دوست دارم، برای این می‌پرستم
که محبتها و نوازشها و آنهمه یادگار جانسوز خانه پدر را بخاطر می‌آورد.

۴۰۳

سیاتون، هر قطی اتماسب با عقل و شعوری که دارد، فریب میزند.

۴۰۴

بعضی شاد دنیا میآیند و بعضی افسرده .

۴۰۵

خود ستائی نزد عوام، مؤثر تر از لیاقت و کار دانی است .

۴۰۶

غمی که بعلتی باشد، آسانست، آن غم کشنده است که علت معلومی ندارد .

۴۰۷

مرد سیاسی برای تفسیر کلماتی مانند دوستی و عهد و وفا و وطن پرستی و نوع پروری، قاموس خاصی دارد که همواره در تفسیر است .

۴۰۸

بدبینی و بدخواهی، از خواص طبایع منموم است .

بسا که تن و جان را برنج و خمت می اندازیم تا برای خود غمی فراهم کنیم .

مردم از صلاحیت و تقوای مرد سیاسی نمی پند و با دعا و بی پروائی
و سماجت او تسلیم میشوند .

ادب و فروتنی در نظر عوام ، دلیل بی یاقتی است .

زینتی که زیبایی دروغی باز د، گرفتار یها بار می آورد .

مستی و غمی که از رقت شعر و لطف هنر دست میدهد ، از هر سرور
و نشاطی خوشتر است .

غمی که بخاطر دیگری باشد ، لذت دارد .

چرا انتظار داریم که دیگران نفع ما را قمار کنند، مگر ما همیشه منفعت
خود را قمار میکنیم؟

چست و موهوم است حق و عدالت بشری که از قدرت سخن
و کیلی ثابت میشود و از ضعف سخن او باطل.

اگر دانا خطا کرد، مکران نباید بود چون در راه صاف لغزیده و افتاده
و آسان برخواهد خاست، اما اگر نادان خطا کند، در پرتگاههای لغزیده شاید
تا به میستی خواهد درفت.

سعادت خانواده بسته بر بهری عاقلانه پدر و طاعت زن و فرزند است.

سخن دلشین از خود ستائی عاریست.

در نهاد هر عاقلی دیوانه ای پنهانست .

تنها منطق و استدلال کافی نیست ؛ ترکیب عبارات و طرز بیان و
آهنگ صدا و قیافه شخصیت و غرض ناطق و احوال روحی و مزاجی و منفعت
شنونده و عواطفی مانند سردی و گرمی و روشنائی و تاریکی هوا و بسیاری دیگر
در رد و قبول مطلب اثر دارد .

خودشناسی یعنی در کیفیت احوال خود غور کردن تا دانا را خود پند
و گمراه تر میکند .

اگر در وجود خود جستجو کنیم ، می بینیم که هزار قدرت و اختیار داریم و نمی دانیم .

نخواستن شدید از فرط خواستن است .

عاقل هر روز برای خود وسیله تفریحی میسازد .

علاقه شدید پیران بهال و مقام احرص و هوس نیست ، برای
فرااموش کردن پیری است .

هر چه به مال قدرت میافزایم بیشتر احساس ناتوانی و احتیاج میکنیم
و مال قدرت بیشتری میخواهیم .

اگر هیچکس شمار نخواهد غمی نیست زیرا بزرگان عالم با بهترین-
انکار و گفتار خود ، به صحبتی شما حاضر و شتاقند .

صاحب عیب به بدیهای عیب خود آگاه است شما با شمردن
آن بدیهها و راد نقص و خطای خود استوار تر میسازید .

نغم خوردن و نالیدن، لذتی است که بعضی هیچ قیمت از دست نمیدهند.

هزاراد فکری، هزار بند و بهم و خرافه گرفتار است.

هیچ کاری مشکل نیست، جرأت اقدام دشوار است.

شب باید به آغوش گرم محبت پناه برد و گرنه افکار جانکاه، دژ تاریکی و تنهایی، بیدار میکند.

همچنانکه بیش و کم هر علمی را میتوان فرا گرفت، شاد کامی را نیز میتوان آموخت زیرا شاد کامی هنر است آموختنی.

هیچ نعمتی در نفس خواستنی نیست.

فرمانروائی که برای کسب قدرت ، بیدار میکند ، نادانی است که
از قدرت عدالت خبر ندارد .

کمتر وزیر است که بخت با ما نباشد لکن چه فایده که ما اورانیده میگیریم .

بزرگترین کتاب معرفت ، در آسمان شب گشوده است .

خوشگلی که پیر شده و صاحب غوانی که از کار افتاده ، از بی مری
روزگار و حق ناشناسی مردم میاند ، غافل از آنکه دکان بی ماسا
باید تخته کرد و دم فرو بست .

برای اینکه بدانید تقصیر از بخت نبوده ، ببینید چند بار در زندگی شما
رو آورده و شما اورانیده گرفته اید .

ما همه افسانه سازیم و دمام در عالم خیال، آرزوهای خام می پریم و عشقهای
 بیهوده میوزریم و در حوادث عجیب پهلوانیها میکنیم. غالباً اینگونه وقایع خیالی
 ما را از حقیقت زندگی دور میکند و براه ناصواب رهنمون میشود، برای فرار
 از خیال بانی باید بخواندن افسانه های خود را سرگرم کرد که خواننده را بصورت های
 حقیقی و امکانات معقول زندگی، آگاه تر و داناتر میسازد.

توانا کسی است که از توانائی خود خبر دارد و آنرا بکار میبرد.

چه بسا بخت و آسایش و حتی عشق را که فدای تغییر و تازگی میکنیم.

ناگواریهام و نا کامیهام را در ریش روحی قرار بدهیم.

دانا کسی است که بهوسها و بچگیهای خود و دیگران میخندد.

آنکه در عالم دانش و هنر سیر میکند، احتیاجی بر روزنامه ندارد زیرا خبرهای
بزرگ با و میرسد و خبرهای کوچک شایسته صرف وقت نیست.

بنای عدالت و قانون، غالباً بر رسوم و عاداتی است که از اجل و
بیداد بوجود آمده.

هیچ لفظی معنی صریح ندارد: نه دوستی، نه دشمنی، نه خوبی و نه بدی

هیچ حالی رنج آورتر از خودسازی نیست؛ پیریکه خود را جوان میسازد
جاهلی که خود را عالم مینماید، فقیری که خود را دارا نشان میدهد...

مشکل اینست که نه از زیبائی میگردیم و نه از خوبی و این آب آتش را
در یک وجود میخواهیم.

مادیات در نظر دارند هر روز کوچکتر و ناخیرتر میشود و معنویات در
فکر صاحب معنی هر روز بزرگتر و مفیدتر .

آنکه دانش میاندوزد، در راهی هموار است، آنکه سیاست میبازد،
بر طنبابی لغزان میرود .

چشم وززیده، زیبا نیر در میان رشتیهامی بیند .

همه خوبیاران معشوق منخواهیم، چرا از چشم و دل خود نمینخواهیم که خوبی و
زیبائی را در معشوق بیافریند .

در فرقہ سیاسی، عده زیادی جمع میشوند و وقت و آزادی احیاناً
منافع خود را بمنفعت عده قلیلی صرف میکنند .

فداکاران و جانبازان سیاسی، بیشتر آنهایی هستند که مقصود را
نقصیده و اند.

منشأ بدبختیهای بزرگ، در غفلتهای کوچک است.

زن، سعادت خود را بر بیانی میفروشد، مرد بقدرت.

شاعر و هنرمند از هر کس بداشتن آزادی، شایسته ترند.

گرفتاری هنرگافی است، هنرمند باید از هر گرفتاری دیگر بپرهیزد.

عادت خوب را بجامه قبولاندن، بسی دشوار است اما او را از
عادت بد منصرف کردن دشوارتر است.

سُرف و خمس هر دو بیچاره و محتاجند .

اگر هر کس میتواند آنطور باشد که دیگران را میخواهد دنیا بهشت باشد .

رشته الفت ممکن است از دوری پاره نشود، اما نازکتر خواهد شد .

چرا برای پدران و مادران مکتب خاصی نیست که تربیت اولاد را بیاموزند .

کاری که بی فکر و تأمل انجام میدهم اگر به نتیجه خوب رسید عقل و تدبیر ما نبوده ولی اگر حاصل نادر و ابا آورد از بیفکری و بی تدبیری ما خواهد بود .

بعضی نشان بهیوشی و بی عقلی میدهند که بگویند رنجی ندارند، راست یا دروغ طالای میسازند و بخود می بندند .

قناعت و خوش بینی، پرسودترین سرمایه است که باید برای فرزندان گذاشت.

بفرزندان غیر خود همه گونه دانش می آموزیم مگر علم خوشبختی را.

همچنانکه آب را در شنگی باید نوشید، شعر و سخن را وقتی باید شنید که فراغ خاطر و حالی باشد.

عیب خود را شمردن، عین خود ستایی است.

دای بر پدری که فرزند را گرفتار قیجی سوء عمل خود ببیند.

هر عیبی چند عیب دیگر بوجود می آورد، اما قمار مادر همه عیبهاست.

علم از مغز انسانی همچو آتش نشان فرو میریزد و اگر سدی از دلبهار آن
بسته نشود، چهار اسرار خواهد سوخت .

ثروت مند آن فقیر است که نیاز ندارد و فقیر، آن ثروت مندی که سراپا -
نیاز است .

نمیدانیم کودکان امروز، فردا با چه وضعی روبرو خواهد شد و چه تربیت
و معلوماتی لازم خواهد داشت اما صفاتی که در هر حال او را یاری خواهد
کرد، کوشش است و فاعلت و خوش بینی .

آنگاه روز را دوستی و مهر ورزیده، شب را خوابهای خوش می بیند.

بهرمنند باید فاعلت پیشه کند تا آزاد و آسوده بگردد. یسای هنر پرور بود.

بهترین دلیل بر اینکه خوشی برنج میچربد این است که در هر حال دلمان
میخواهد زنده باشیم .

دانستن را بر ندانستن ترجیح میدیم گرچه مایه ناراحتی باشد .

زندگی کوشش است، آن سخطه که دست از کوشش برداشتمی مرگ آغاز میشود .

آدم نخته بحرف موافق و مخالف یکسان کوشش میدهد .

یک نعمت نان و یک آغوش گرم محبت و سرگرمی کار برای خوش زیستن
کافی است .

اولین وظیفه گوینده این است که بگفته خود معتقد باشد .

سعادت، زائیده خلق و طرز فکر ما است و چون هیچکس نمیتواند
بر خلق و فکر خود مسلط باشد، سعادت کامل قیصر نمیشود.

تسلط زن بر مرد، از خودداری اوست.

شعری دلتواز و منظره‌ای خیال انگیز، برای مکر و عیش و حال کافی است.

نویسنده جوان، آتش عشق دارد اما نمیتواند سوز خود را بیان کند،
نویسنده سالخورده قوه بیان دارد اما از خاکستری و گار، حرارت نمیکرد.

هنر اگر بدست عقل نباشد هنرمند را فاسد و بیچاره میکند.

آنها که فکر میکنند کم حرف میزنند و آنها که زیاد حرف میزنند، کم فکر میکنند.

دو کار آسانست ؛ یکی اشتباهات شکست خورده را گشتن ؛ دیگری
محاسن فاتح را بشمردن .

ثروت اگر بدست عقل نباشد ، مایه اذبار و سیئه نوری خواهد بود .

خصیت از لذتهای بزرگست اما لذت خودداری ، از آن بیشتر است .

مکلفست در قضاوت بطیرف بود اما دل بطیرف نمی ماند .

اگر آن صورت زیبارا که فتهای آرزوست دیدی بیچاره نشو ، از او بهتری
هم هست .

بهترین سرگرمی و اشتغال ؛ وظیفه انسانی ، تهذیب نفس است .

اول می‌ایم تا بعد علت نالیدن را پیدا کنیم .

هر چه بخودمان محتاج باشیم مایه آزادی و خرنسیت هر چه دیگران
احتیاج داشته باشیم مایه بیچارگی و رنجوری .

چه رشتیا و جنایتها که بهانه احتیاج صورت میگیرد .

طبیعت پدرست که آرزوهای ما را بان اندازه که برسد ریڈ باشیم، بر میآورد .

شکستی که از قدرت اسلحه باشد جبران میشود اما شکستی که از برتری دانش
و تمدن فاتح برسد جبران پذیر نیست .

هر خواهشی که از ضمیر شبر بگذرد شدنی است .

۵۰۳

طبیعت در پیش دانش موم است و در مقابل نادانی سنگ خارا .

۵۰۴

انسان مجبور است که خود را فتح کند .

۵۰۵

اگر برضایت و آسانی ، تن بکلیف و اجبار بدیم ، عین اختیار و آزادی خواهد بود .

۵۰۶

چه آسوده سری که بی سرو کار پنهان ، به بالین فرو میآید .

۵۰۷

طبیعت ، میدان آزمایش هوش و فکر بشر است .

۵۰۸

تشنه نام ، از گناهی که او را به شهرت برساند رو میگرداند و از ثوابی که شهرت نیاورد میگریزد .

بهترین سلاح جنگ، تصب است و نادانی .

هر نعمتی را میتوان باز بدست آورد مگر نام نیکی که ببدی مشهور شود .

نام نیکی را که از پدر رسیده، باید همچو جام بلورین، با احتیاط فراوان نگاه داشت .

آنچه برای خوشبختی مورد احتیاج است، یک آب باریک است و آنچه مابرای گرفتاری و رنج خود بدان محتاجیم، یک سد ریاست .

شهرت مردان سیاسی، غالباً لباسی است که بخت یا اتفاق یا مکر و فریب، بر آنان پوشیده، چه بسا اگر این لباس بنفید، وجود نمی‌شت و ضعیف نمایان خواهد شد .

توانائی و نیکی ہر ملی بستہ بہ اتحاد و پیوستگی افراد است .

ہر سرخی کہ پنهان کنیم ، مانند قرعہ ای در بدن ہمارہ جا را میکاہد .

رہ خلقت دلیل بر نارسائی فکر بشر است و گرنہ رمزی در کار نیست .

اسلحہ دشمن آنقدر خرابی نمیکند تا تخم نفاق و نو میدی کہ در ملی بیاشند .

اگر بخودمان است بگوئیم ، چنان پیراستہ عیشیم کہ احتیاج بدفع
گفتن بدیکران ، نخواہیم داشت .

غالباً ملی کہ در بلا و سختی باشد رو بہ بلندیت و ملی کہ بہ ناز و نعمت
رسیدہ باشد رو بہ پستی .

بهترین شعری که از دلب برآید، بوسه است .

رنج را عریان حس می‌کنیم و خوشی را از پشت پیراهن .

زینت بسیار زیبایی می‌کاهد و زشت را زشت‌تر میکند .

مرد شیر است وزن شیربان، نگاهداری شیر از شیر بودن شوارتر است .

اگر بشر، معشوق خوبی بود، صوفی بدنبال خدا نمی‌رفت .

موسیقی هر ملتی، زبانی است که باید آموخت .

عیش کردن غیر از خوش بودنست .

عادت بشکایت کردن نالیدن، طبع راست و دماغ را از تفکر و
تدبیر خالی میکند.

گرفتاری عشق از اینست که دو عاشق، نه یکدیگر را یک طور دوست دارند
و نه بیک اندازه.

موسیقی زبان آزاد هنرمند است که هر چه نخواهد بی ترس و خجالت
بمعشوق و بدنیامگوید.

چه خوب است که خانه و اثاثیه محل، با فهم و دانش صاحبخانه متناسب
باشد و گرنه گونی در کاخی، چهارپایسته باشد.

عقل و سلجتهی قرین یکدیگر میزنند.

آنکه دشمن خود را میکشد، او را خلاص میکند و خود را گرفتار.

موسیقی، بیان آرزوها و خواهشها و دردهای ناگفتنی است.

صبح روشن آنست که بادل پاک و مهربان از خواب برخیزیم.

مذاهب و عادات و رسوم مختلف است اما اصل اخلاق همه جا یکیت.

برای عاقل شدن، یک شعر کافی است، برای عالم شدن یک کتابخانه کفایت میکند.

هر دین و عقیده و مسلکی را بر پایه اخلاق بنا میکنند لکن این پایه در زیر بنا پنهان و فراموش میشود.

از پیش آمد خوش، شاد و خرسند می‌شویم اما شادی و خرسندی و قش
آنست که در خوشی و ناخوشی هر دو با ما باشد .

آنکه بملت خود خیانت میکند نادانی است که مادر خود را بدشمن می‌فرستد
و بجز تحقیر و تسخر پاداشی نمی‌گیرد .

وجود خود را از چشم دیگران تماشاکنید و ببینید چه صورتی دارید ؛ آیا
گلی هستید و نسیم و نور آفتابی یا خاری و طوفانی و ظلمت و حشت زائی .

تنها وجودی که گناهان خود را در همین دنیا با ریخ و فداکاری می‌شوید مادر است .

موسیقی ، بهتر از هر سخن می‌تواند دل را از مهر و شفقت یا از خشم و خصومت
به پیش در آورد .

هر که بانغمه صبح مرغان بپاوار شود، روز را همه سرخوش خواهد بود.

باما است که هر صبح بقصد کینه توزی و جدال و جان کندن از خانه بیرون
برویم یا برای مهرورزیدن و نیکی کردن و خوش زیستن.

جوانان، گزشتۀ و آشفته، خانواده را میگذارند و از این و آن و
از معشوق و از عاشق، تمنای مهر و محبت بر میا میکنند غافل از آنکه آنچه میخواهند
در دل پدر و مادر و در خانواده است و بس.

اگر عقل و دانش و زقار ما ساخته پدر و آموزگار باشد، دل ما ساخته
پرور دهنده مادر است.

حرف سخت، بیشتر از بی فکری ناشی میشود تا از بدلی.

آنکه بدانش خود مغرور است، کسی است که بایک کوزه آب از-
رودخانه برگشته و ادعا دارد که هر چه آب بوده برای ما آورده.

پریچه ای که شمار نخواهد همان اندازه خواستی است که گلی از گلزار
بی پایان دنیا.

آنروز که دنیا بجام است، بزرگ و فیلسوف میویم و میتوانیم از خواستنیها
و نعمتها همه چشم پوشیم، آنروز که برگشت بطن میویم در پی باریچه ها را رونالان.

هنرمندان در آماج بی هنران نشسته اند.

موسیقی صغیر است که یاران و یادگاران و غمها و خوشیهای گذشته را
زنده میکند و با او داستان میآورد.

بامید فکر و کوشش خود باشیم نه بانتظار بخت و اتفاق .

دزدان بین خود ، آدم درست را بریاست انتخاب میکنند .

بعضی در عین تلاش و کوشش ، آرامند و بعضی بیگانه شده و در اضطرابند .

بنا که قصد دیگری داریم و حرف دیگری نمیزنیم .

تفویج و سرگرمی هر کس ، شاخص فکر و تربیت و حال دل اوست .

هر روز صبح از آسمان ندا می رسد که تارکینها را از خود فرو بریز و زندگی را از سر گیر .

آدم و نخج ، مثل شخص مریض ، مایه نجات و نجات دیکران است .

با همه مهری که با طفال خود داریم و اندوخته‌ای که از دانش و ثروت و سیال خوشبختی برایشان میگذاریم، و لهامی نازکش را چندان از هر خود بینی و حرص و رقابت و کینه توزی پرمیکنیم که در تمام عمر روی سلامت و خوشی را نبینند.

پیر کامل آنست که نازگیهای زمان خود را هر چند عجیب و نازوا باشد با روی خوش بپذیرد، جوان عاقل آنست که عبادات افکار قدیم هر چند کهنه و بی مصرف باشد، بدیده احترام بگذرد.

آنکه بتفکر و خنجره، از تجربیات زندگی نتیجه میگیرد، مانند کسی است که -
افزار ماشینی را در اختیار دارد اما نمیتواند آنها را بهم وصل کند.

آنکه نانی دارد و پوش و پناهی، فقیر نیست، فقیر آنست که بیشتر میخواهد و صبرت میرد و کوشش نمیکند.

تقریکه از تنبلی یا اسراف باشد، گناه است .

تفریح و سرگرمی، باندازه کار و وظیفه اهمیت دارد اما خوش آن-
سرگرمی که خودکار مفیدی باشد .

عوام از مناطق، زبان آوری و شیرین سخنی میخواهند نه فکر درست .

عقیده عمومی، عقیده یک یا چند نفر است که بگردن عموم میگذارند.

بعضی فقر را وسیله محبوبیت قرار میدهند .

بعضی از منفعت و صحت و سعادت خود چشم میپوشند اما از عقیده
غلط خود دست برنمیدارند .

اگر غصه های بیجا صلی را که خورده ایم، حساب کنیم خیلی غصه خواهیم خورد.

هر چه بیشتر از انسانها بگیریم، از انسانیت گریخته ایم.

فکر خود کردن، ما را با حیوانات شریک میکند، بفرود گیران بودن، ما را از جرگه حیوانات بیرون میبرد.

اکثریت در ظاهر حاکم ماست و اقلیت در واقع و باطن.

اگر میخواهید بدانید چه اندازه هوش و عقل و دانش و تجربه دارید ببینید چه اندازه از زندگی برخوردارید.

هر سخنانی قیواند دانشمند باشد اما هر دانشمندی سخندان نمیشود.

بآنها که مذہبِ موہوم میدانند، بگوئید بفرض آنکه حرف شما درست باشد
 کدام عقیدہ مسلک است کہ موہوم نیست پس خوش آن موہومی کہ بآید
 عمر جاوید و بہت زندگی و تحمل سختی می بخشد .

اگر بدانیم کہ در این زمان و مکان بی پایان چہ دوام و بقا و اہمیتی داریم
 شرمندہ بجای خود می شنیم .

تنہا بدنیایم و تنہا میریم ، وای اگر تنہا دل ندگی کرده باشیم .

عقیدہ مثل باروت ، اگر آزاد باشد ، چیری نیست اما اگر فشرده و پنهان
 شد ، خطرناک میشود .

کاری کہ دیوانہ میکند ، از بزرگان سیاست سر میزند و مردم می پسندند .

نه این است که در نتیجه نقل و استدلال، عقیده ای برسیم، بلکه اول
عقیده را میپذیریم، سپس بدنبال دلیل و برهان میرویم.

هر فردی مذهب خاصی دارد.

آنکه زیر بار منت است، بهر وسیله برای منت گذار خود تقصیر گناهی پیدا میکند.

حکمه در وجود خود شخصیت و برانزنگی نمی بیند؛ قیمت جان و حتی وجدان
در تحصیل مقام میکوشد.

غالباً بساط عیش را می چسبند و به غصه خوری نمی نشینند.

دلبری آسانست اما دلداری کار هر کس نیست.

سعادت خانواده و شرط واجب دارد؛ محبت و ادب، اما ادب
از محبت لازمتر است .

آنچه بیش از هر چیز از معشوق میخواهیم، دوستی است، دوستی از عشق-
واجب تر است .

عشقی که از دوستی بزرگتر نماند، عشقی که بدوستی نکشد، یا میمیرد
و یا بدل دشمنی میشود .

زن اول نازش نخواهد تا بتواند محبت کند، من اول محبت میخواهم تا
توانم ناز بکنم، اینکد میانه ما با سانی نمیکرد .

تنها در درج عشق است که همه بجان میخرند .

بگوئیم اما بریدن شتاب نداشته باشیم .

بزرگترین و دشوارترین وظیفه ما خوش نریستن است .

بسی عشق که مرده اما قالب بیروح او در جنب و جوش است .

دل عاشق ، بیک حرف خوش معشوق ، یکم محنت را فراموش میکند .

هنر در این است که با آنچه داریم بازیم و آنچه را با کوشش بدست نیایم
با خیال جبران کنیم .

ای بسا که بنام عشق ، زمان دلربائی و عاشق گشتی میکنند و مردان شکار

و هو بازی .

عاشق علم و هنر یک نخته دارد، آنکه روزی این عیش و سرور از دست
مرگ بسر میاید .

زمنان به آرزوی بهار میگذرد اما بهار، خود هزار آرزو بار میآورد.

سرمایه علم و هنر همیشه سود میدهد .

هر چه در علوم دیگر پیش میرویم، بر قدرت و غرورمان میافزاید چه
در علم هیت غور میکنیم، حقیر تر و بیچاره تر میشویم .

حیل، راه پر پیچ و خم نادانی است که راه آسان دستی را نمیداند.

وقتی یک کتاب خوب بدست آورده اید، دیگر چه نخته دارید .

گوشه را باید در خانه دل گرفت و گرنه گوشه گیری و فرار از مردم برای
نزدین سعادت دیگرانست .

گفته و نوشته سیاسی ، وقتی در مآثر دارد که گوینده یا نویسنده را نشیمن
و باغراض و آگاه نباشیم .

شاید از دروغ مشکلی حل شود اما صد مشکل از آن میزاید .

شیوائی کلام ، مانند نوای موسیقی ، لباسی است که شاید فکرا -
دل نشین تر و شور انگیز تر میکند .

در یک فکر و دل انجوشها بازنشیم که پرهیز از خوشی ، نه عقل است ، نه مشیت
و نه بزرگواری .

آنها که نه هوش زیادی دارند و نه عقل سرشاری، گاهی مردمان خج و
 درسی هستند قابل دوستی و اعتماد؛ مردم با هوش که از عقل بهره‌ای -
 ندارند زنگ و نادرست و بیوفای شوند اما آنکه از هوش و عقل بهره‌نصیب
 دارد فرشته است که برای دوستی و نیکوکاری باین دنیا آمده.

اگر عشق شهرت نبود، از بدان هیچ کار خوبی سر نمی‌زد.

آنکه نخواست با خودش دوست و صحبت باشد، در این دنیا غریب است.

وقتی به آرزو رسیدیم، می‌بینیم این آن نبود که می‌خواستیم.

خاطر خسته و ناراضی انسان را آسان می‌شود بگفته یا نوشته‌ای ویران کرد
 از رنج خاطرها کاستن و بردردها مرهم گذاشتن دشوار است.

اغلب بنا بر وظیفه و عادت، عیش میکنیم نه برای لذت بردن .

بزرگترین سخن بزرگان را از کتاب بشنوید .

چیزی که موجب غصه دیگران نمیشود، چرا باید باعث غصه ما باشد .

گنجینه دانش را هر قیمتی بخرید از رانست .

هر کتابی که بخانه میرسد دانشمند است که بخدمت خود میگزاید .

علم، خانه را بنا میکند هزار آنرا جای عیش و زندگی میسازد .

هر کس سعی میکند که دیوانگیهای خود را بپوشاند مگر دیوانه عشق .

چه بسا مقام ابلهان، که عقلا حفظ کرده اند .

محرومیت باز و جان میخشد، وصال آرزو را میکشد .

فکر زیباست که خانه زارینت میکند روح سالم است که بزندگی آیش
میخشد خلق خوش است که روزگار را خوش و شیرین میسازد .

همرا آموز باید چشم از مال و مقام بپوشد و هزاران مشق و آزار خود را ندان
بدخواهان ابلهان بخرد تا مگر بعضی او را در حیات یاپس از ملامت به پسندند .

سه احتیاج اصلی داریم، تندرستی، عشق، و وسیله زندگی. تندرستی
بورنش است و کم خواری، عشق به بردباری و وفاداری، و وسیله
زندگی بکار و فاعلت .

آنکه همه وقت انتظار موفقیت دارد، حتما شکست خواهد خورد، اما آنکه
انتظار و تاب شکست دارد، پیوسته قرین موفقیت است.

غالباً نزدیکان، یکدیگر را دیوانه میدانند زیرا از نزدیک دقت کرده و
آنها را از بی منطقی و جنونرا که در هر وجودی هست در یکدیگر دریافته اند.

با همین غصه که دارید بسازید، قیصر سم آن غصه بعدی که برای خود خواهید
تراشید ازین بدتر باشد.

بهمچنانکه در زندگی، چند بار اندازه لباس عوض میشود، باید چند بار نیز
افکار و عادات را عوض کرد تا مناسب رتن و وضع و زمان باشد.

چلده گرفتار بیمار در کتاب بجوئید.

جوانی بجرمان میگذرد، پیری بتأسف .

در گرفتاری باید فکر را بجنب و جوش در آورد نه اعصاب را .

نداری عیب نیست اما قرض داری از بی تدبیری است .

غذای خوب خوردن، گواه ذوق است و پر خوردن گواه بیذوقی .

ادب و انصاف و حق شناسی و سایر صفات خوب محصول تربیت است نه فطری انسانی .

آهنگ و ترکیب و تعبیرت هر زبانی، از روحیه و خلق و خوئی اهل آن زبان حکایت میکند .

از دشمنی تا دوستی یک بخند در میانست .

در آول صاحب عقیده و پیشوا، مردم را بدنبال خود میکشد اما بعدا
هر چه فریاد کند که اشتباه کردم و توبه دارم مردم او را با خود میکشند و میبرند.

تنها نعمتی که برنج ریستن میارزد، آزادیست .

رحمت و خطر زیباترین از سایر نعمتها شیراست .

آن اندازه نجواستفیهای این جهان، علاقمند باشیم که انشخصیت و
صفات انسانی مانکاهد .

حسادت در وجود زن بحد خونست .

اساس زندگی بر محبشی است .

گاه یک پند بجا، بهتر از صد مال و مقام، وسیله خوشبختی قیواند بود .

آدم عاقل برای هر پیش آمد ناگواری مهیا است .

موضوع بدبختی جوانان، غالباً اسباب خنده و تفریح است اما نباید خندید زیرا خیال میکنند نمفید یا با آنها دشمنی دارید .

شخص مجرب، از هیچ خیانت و بیوفائی تعجب نمیکند .

غم و پریشانی حال دائم ما است، خوشی و خرنندی را اگر دست در
باید هر چه بیشتر، بحیله و تدبیر نگاهاشت .

عیس شاعر در سوختن است .

زندگی که در آن امید و آرزو نباشد، از مرگ دشوارتر است .

هر چه بیشتر بخوانید، بیشتر و بهتر زندگی کرده اید .

یک روز عطلانه زندگی کردن، بهتر از یک عمر نادانی است .

ماله ما و شکایتها وقتی بزبان موسیقی درآمد، دلنواز و فرح بخش میشود .

درد و غم را شاعر، بجان میطلبد تا از آن، معشوق خود را بسازد .

آدم کم ظرف، رنجی را که از دست یکی کشیده، به همه مردم نسبت میدهد .

امید و پیروزی، در مغنی کی است .

غالباً آسایش و سلامتی و حتی عشق را فدای قدرت میکنیم .

بهترین داروی غم و تشویش، تصمیم گرفتن و عمل کردن است .

معروف است که ما دو دشمن داریم؛ «یکی خودمان و یکی دیگران» اما میتوان گفت که دو دوست هم داریم؛ «یکی خودمان و یکی دیگران» زیرا دوست و دشمن ساختن بدست خود ما است .

دل حکیم مثل آنکه در تاشاخانه دنیا نشسته باشد، خود را از حوادث جدایی میزد.

شرط شاعری، دلسوزگی است .

۶۶۲

نخن شیوا، اندیشه را تابان میکند .

۶۶۳

ادب ، نمودار تربیت و شخصیت است .

۶۶۴

اگر شاعر نبود عشق بوجدنیا مد و زبان نمیگرفت

۶۶۵

آزادی در بر کشوری ، متناسب با تمدن آن کشور است .

۶۶۶

هر انداز که کسی خود را محترم بداند ، بد دیگران احترام میگذارد .

۶۶۷

الهام ، نسیمی است که بر آتش ذوق میدود و آتش متعل میازد .

۶۶۸

حسادت در راه دشمنی اولین قدم است .

بدعهد را قرار و پیمان چاره میکند .

هزار هوس داریم که بنحو شجاعتی ترجیح میدهم .

دنیا بخشم نیکان ، ضیافتی است که ماهمه در آن مهانیم .

گل زیبایی . اگر بطن نیکی آراسته نباشد ، گل تمام نیست .

لذت نعمت متناسب با رنجی است که برای بدست آوردن آن کشیده ایم .

خیال میکنیم سعادت شاید است بصورت آرزوی مای که در اغوش دیگر نهفته .

میگویند بچاره اهل هنر که در پی موهومند مگر آنچه دیگران میخواهند موهومست .

ادب و مهربانی، بهترین آرایش زیبایی است

آنکه در راه آرزوشت تابانست فرصت غم خوردن ندارد.

وحشت تنهایی وقتی است که کسی را دوست نداشته باشیم.

کتر کسی حاضر است از فهم و عقل خود دست بردارد و خوشبخت باشد.

بسی دل‌آرا عاشق را که از غرور و نادانی می‌دریم و خون می‌کنیم اما روزی هم
میرسد که در حسرت آن دها آه سوزان می‌کشیم و اشک خونین می‌ریزم.

چه بسا آنکه بظا هر سعادت آراسته و بایه حسرت شماست، در مانده و
محتاج دل‌داری و یاری شما باشد.

۶۸۲

دشمن غم، کار است و خود فراموشی .

۶۸۳

قرود دولت، احساسات را ضعیف میکنند .

۶۸۴

طرح زندگی را دل میریزد و عقل اجرا میکند .

۶۸۵

برای دلی که تشنه دوستی باشد، همه جا دوست فراهم میشود .

۶۸۶

سهم خوشی را اگر امروز نگرفتی، باطل میکنند و سهم فردا نیا فرایند .

۶۸۷

نه دوست را از ناله و شکایت بیزاریم و نه دشمن را شاد کنیم .

۶۸۸

خوبی نویست که از دود دل حدودان و کینه توزان پوشیده نمیشود .

جام جهان نما کتابست .

دوستی، یعنی اتحاد دو روح بر ضد دنیا .

پخته و آزموده کسی است که بدر دلد کردن محتاج نباشد .

اگر معشوق دوست هم بود، دیگر از اهل دنیا بی نیازید .

تاریکترین غم هنرمند وقتی است که از هنر خود راضی نباشد .

افسانه گنجینه ایست که اسرار وجود انسانی را در آن باید جست .

با معشوق بی محبت هم آغوش بودن، مرده غریز را در بر کشیدنست .

اگر رقیب نبود، آتش عشق، سوز و شعله نداشت .

زن، مقنون مال و مقام میشود و مرد، دلباخته زیبایی .

آنگاه از دیگر می بد میگوید، فعلاً بدی خود را ثابت کرده .

پیری همچو برف زمستان، اگر پاک و بی آلودگی باشد، بسی دلرباست .

نوشتن، ناله های پنهان را سر دادنت؛ نویسنده بیشتر برای تسلی
دل خود مینویسد تا بخاطر خوانندگان .

اگر این همه وقت و فکر و حرف بهیوده را صرف کار مفیدی نکنیم البته بجائی
خواهیم رسید .

حسن معشوق باید ساخته دل عاشق باشد .

اگر بزرگی، نام شمارا فراموش کند، تقصیر از شماست نه از حافظه او زیرا اگر شما هم مقام و اعتباری داشتید امتنان فراموش نمیشد .

حادثه، دست محبتی است که ما را بیدار میکند تا از خوشیها برخوردار شویم .

ساکنه میخوابد و ایم بحشم دیگران بدخشد، مدام از آتش درون میوزد .

هر دفعه که صورت زیبائی بحشم میخورد، آرزوی نا امید شده، سر بر میدارد و باز در آن صورت زیبا، جهانی سر اسر عشق و مهربانی و عیش و آسایش می بیند .

از دوست نباید بیش از آن خواست که از نیم صبح و بوی گل توقع داریم .

کاخچی که در آن عشق نباشد، از کلبه ویران تراست .

بنادان نیکی کردن، گاه از بدی کردن دشوارتر است .

اگر بامید حق شناسی نیکی میکنید، تیرسم پشیمان بشوید .

عقیده بخت و فراموش میشود، اما تعصب آن، درد لها میماند .

آنگاه بر سر عهد خود میایستد همچو آفتاب در ست پیمان، در نظر بازرگان
و درخشان میشود .

جای تعجب است که این دل آسایش طلب، بشوریدن و طعیدن هم
احتیاج دارد .

از معشوقی که دوست نشود باید دست کشید.

هیچ پند و ستوری تازگی ندارد اما اگر آنرا بکار بستید تازگی نخواهد داشت.

آنکه وجود روح و خدای مهربان، اگول خورده و باور کرده آنرا که گول نخورده خوشتر میکند.

جنگ تل با یکدیگر همان جنگی است که گاو باران برای منفعت و تفریح خود، بین گاوان بپایمکنند.

ما بر گنجینه‌ای از هوش و فهم و قدرت که در وجود خود داریم، درمانده و مسکین، زندگی میکنیم و از این گنجینه بهره‌برداریم.

اگر کسی بزندگی جاوید معتقد باشد، از مرگ نمیترسد.

چه با بحث و پافشاری و جدال بر سر حرفهائیکه هیچکس از دوطرف
نفهمیداند.

روزی خواهد شد که بتوان هر فکر و نگاه را ضبط و ترجمه کرد چه رسوئیهها
که بیار خواهد آمد.

یکی دنیا را میگرد و دوش نشیکمیرد. یکی از گردش کوهی بر زن یک دنیا
گفتنی میآورد.

تکیه بر استقامت اخلاقی و قدرت خوشتن دارمی خود کردن و با
ناکسان آمیختن برب پرتگاه خوامیدست.

۷۲۴

ریاست بادہ است کہ بیش و کم، ہر سری راست میکند .

۷۲۵

یکانہ داور کی کہ گناہ مارا ہرچہ باشد میخشد مادر است .

۷۲۶

آنکہ نمیتواند با مرد و جدان قمار کند، عاقبت و جدان ابا خود ہمکرو
ہمربان میسازد .

۷۲۷

آدم نیکوکار، بچہ کو دک بیگناہ، انتظار و ترس را از کسی ندارد .

۷۲۸

تسلیم و رضا جوئی است کہ تیرہائی ہر آلود روزگار از آن نمیکند .

۷۲۹

ہمہ مند زندہ را از این دوست نداریم کہ باید از خود بگذریم و بچند کلمہ
تحسین و محبت او را شاد کنیم .

۷۳۰

افسوس که در جهان هیچکس نیست که بهمه دردهای ما برسد .

۷۳۱

غالباً از خوشی آن چیزی را کم داریم که در خلقت از خوشی کم گذاشته اند .

۷۳۲

خلق خوش از زیبایی و دانشمندی مطلوبتر است .

۷۳۳

تا وجودی از عشق و نیکی سرشته نباشد ، هنرمند واقعی نخواهد شد .

۷۳۴

آنکه درس حال عاشقی است ، چندان در بند کیفیت معشوق نیست .

۷۳۵

هیچ حالی از محبوب نبودن ، دشوارتر نیست .

۷۳۶

صبر و آرامش هر شکلی را آسان میکند .

آنکه همواره آماده سعی و پیکار است، از شکست و نامرادی نهراسد.

کونی طبیعت هر چه از ریائی صورت میدهد، از ریائی سیرت کم میکند.

عاشق اگر هر دم بر توقع خود نینفراید و خود را محروم نمید، با عاشق بودن خود مطمئن نمیشود.

زخمی را که معشوق میزند، میتوان بدست دوست مرهم گذاشت
اما در بیدوستی را هیچ معشوقی نمیتواند دوا کند.

عشق از بیوفائی، درد دل نیکان، بیاد گاری شیرین تبدیل میشود
اما در دل خود پرستان، جهنم حسادت و کینه بپا میکند.

صفای خاطر نصیب کسی است که دل و عقلش هر دو یک چیز نباشند.

احسان باری است که بر خاطر می‌نهم، باید چنان با احتیاط آنرا گذاشت که رنج نسازد.

بقول معروف، هر ملتی در خود حکومتی است که دارد لکن سهم نخب را نادیده نباید گرفت زیرا یک زمامدار دانا و توانا، ملتی را یکروزه سالی بجلو میبرد و یک زمامدار دیوانه، کوشش سالیان را یکروزه بیا میدهد.

اگر میخواهید از زندان باغ خرمی بروید، غم خود را بگذارید و بیاری در مانده ای بشتابید.

فاصله میان نیکبختی و سیه روزگاری، گاه یک قدم بیش نیست.

اگر صفات خوب دشمن، اہم بینیم، شاید با او کنار بیائیم.

دوست هر قدر ضعیف تر باشد، محبوبتر است و هر قدر توانا تر باشد
محتقرتر.

آنکه برای خوش بودن بذبال اسباب و وسایل میگرد و هنوز -
معنی خوشی را نمیداند.

اگر آنچه را از گذشته تجربه گرفته ایم، دریازده بکار ببریم مثل این است که
دو بار عمر کرده باشیم.

انسان در کشف اسرار طبیعت با بیوشترین حیوانات در روش
زندگی بیوشترین آنها.

اگر نتوان شب تیره را روشن کرد، میتوان چراغ خانه را فروخت
اگر دنیا یکمیره حرم نیست میتوان مکن خود را گلزار ساخت، اگر بدردهم
نتوانیم رسید، دلی را میتوان بدست آورد.

مذهب، عشق پریش است، احتیاج بقا است، ترس نیستی و
وحشت بنحیریت.

حاصل علم این است که زندگی آماده تر باشد و زیبا تر، حاصل اخلاق
آنکه زندگی خوشتر باشد و پر مغنی تر.

ناامیدی و یکنختی، پنج شب و روز با هم جمع میشوند.

از هر گره که بابر و میزنیم، صد گره بکارمان میخورد.

مستی انتقامی است که خیال از حقیقت میکشد ، خونخواهی دل از دست
عقل است .

وقتی باحوال دل شاعر پی بردیم ، او را بیشتر دوست میداریم ولی کمتر
بزرگ میشماریم .

انسان برای بندگی و پرستش خلق شده ، از این است که هر رند و
زبان بازی اور آبا سانی پیرو و برده خود میسازد .

از دنیا گذشتگان و گوشه نشینان ، غالباً باین شرط برج تنهائی
تن میدهند که دیگران از عظمت و حشاشان آگاه باشند و تحسین کنند .

عظمتی کو چاک در مقابل قدرت ، مسحور میشوند و پرستش میروانند .

بدخواهی زائیده حسادت و غیبتی است .

آدم بدبین همچو مبتلای تریاک ، مرض خود را به هزار دلیل ، بدگمان میدد .

اگر بحال زار مستندی گریه میکنید ، اگر از شنیدن شرح نیکی فداکاری
اشک میریزید خجالت نکشید و بگریید ، اما بحال خودتان پنهانی گریه کنید .

بر سر غریق ، تماشا ایستادن و تنها به پذیر نصیحت قناعت کردن
شرط یاری و جوانمردی نیست .

ای وجدان ، بدکاریهای ماهمه از چشم پوشی و گذشته های بیجا بیست .

خوشی و ناخوشی ، بسته بطرز فکر ما است نه بوسایل خارجی .

عشق اگر بذلت و بیچارگی آلوده باشد گدائی است .

اگر روزگار یک موجب طلال فراهم میکند، ما خود بدست خیال،
ده موجب دیگر میسازیم .

جوان یاد رشور و شوق است یا طول و دلسرد، یاد دشمن میشود یا بنده
یا عاشق است یا بنیرار .

پمچانکه لباس خود را از گرد و غبار متی کانیم، خاطر زانیر باید هر روز
از کدورتها و رنجشها پاک و مضافا کرد .

وقتی طوفان بلا شدید شد، آخرین شمعهای دل را میکشد، عواطف
و احساسات همه خاموش میشوند .

نومیدی تمام، آزادی و مناعت میبخشد.

حاصل فلسفه آنست که ما را بنادانی خود آگاه سازد.

خوشی پایدار آنست که دستخوش اراده دیگران نباشد.

ما که هنوز خود را نشناخته ایم، چرا ادعا میکنیم که دیگران را می شناسیم.

نسبت عدم تأثر بذرات جهان دادن، شاید از خود پرستی یا از نادانی ما است.

مردم ضعیف، بیک علاقه و امید زنده اند و اگر آن حلقه از دست
برود خود را مرده میپندارند.

پند و نصیحت ، وقتی مفید است که اجرای آن ، مطابق فطرت -
شونده و در اختیار او باشد .

آدم بدخواه ، خاطر خود را با هزار نیش زهر آلود ، ریش میکند تا مگر
یکی را در جان دیگری نبشاند .

بی معشوق هم میتوان عاشق بود .

اگر فکر عاشق ، همه آسایش معشوق باشد ، بهترین حاصل را از عشق بُرد .

خودداری از عاشق برنماید و گرنه معشوق هم عاشق میشد .

بسی مردم باتدبیر که بدنبال هر نعمتی میروند مگر نیکیختی .

باید آرزو ز بیاغ رفت که جان، شقیقه رنگ و بوست یا وقتی
بنغمه و شعر، گوشش داد که هوای ترنم در سر باشد .

اگر نادانی مردم و شرارت رهبران نبود، در این دنیای پهناور
روزی و کامرانی برای همه میسر میشد .

این دل گرفته و تاریک را تنها شعله عشق روشن میکند .

چون نمیتوان همیشه مست بود ، پیوسته عاشق هم نمیتوان بود .

هر چه پرهنر کارتر باشیم ، کار پنهان دراز نهفته کمتر داریم .

غم داروییست که وجود ما را برای شادی و خوشی پاک و آماده میسازد .

همکه از ترس خطر، بفرار از سعی و عمل عادت کردیم، کوچکترین
عمل صورت خطر بخود میگیرد.

هر اشاره و افاده ای که خوشگلان زیبایی خود میکنند، خط بطلانی است
که بر یک قلم از دلربائی خود میکشند.

نخت آزمائی یکی از احتیاجات روحی ما است و قمار، سستین و
نخت آزمائی ولی دیر یازود، رومی نخت را از ما میگرداند.

آن که متصل از خلفه و اخلاق دم میزند، برای این است که شاید
بتواند بدینوسیله خود را متعقد کند.

آتش عشق از فراق، تیز تر میشود ولی عاقبت فرو می‌شیند.

انسان، حیوان سرشته است که هنوز نمیداند چه بخورد و چه بپوشد و چه بکند.

اگر کسی خواست سر خود را بشما بپارد، فرار کنید؛ میخوابد بار سنگینی را که خود نمیتواند برد بدوش شما بگذارد.

اگر کسی بتواند بر خود حکومت کند، دیگران حکومت او را بر خود خواهند گذاشت.

دل دانا همچو دریای آرام، از خجالت درون هیچ فرو نمیآورد.

از تنها جنگ و ستیزی که غوغا و پیکار دیگری نمیآید، جنگ با نفس است که صلح مستلیمی در پی دارد.

باید زراست شناخت و زرداری آموخت از زن تازه گرفتن چه حاصل.

۸۰۲

بهرمندیش از همه ، بدو چیز احتیاج دارد : آزادی و محبت .

۸۰۳

رقت و ناز که لی رازن اگر ندارد ، باید بخود ببندد و مرد اگر داند
باید پنهان کند .

۸۰۴

غم همچو سایه بدنبال شهوت میآید .

۸۰۵

خاموشی حصار است که ما را از هزاران تیر بلا حفظ میکند .

۸۰۶

فرصت بیماری را صرف تفکر و بهبود روح خود کنیم ، طبیعت مدد می
جسم ما ، کار خود را خواهد کرد .

۸۰۷

خواب شیرین ، اجر دل پاک بی کینه و فکر روشن آرام است .

شہوت، انگیزہ عشق است اما وقتی عشق آمد، باید از میان خبره

من خود آنچه را دیر روز نوشته ام، امروز خوب نمیفهم، چرا انتظار دارم که دیگران، حقیقت حال و قصد مرا از نوشته ام دریابند.

سادگی در هنر، حد اعلامی کمال است و در رفتار و گفتار آدمی آخرین درجه تمدن و انسانیت.

گاه اشخاص، با عملی میبایند که اگر از دیگران بشنوند، آزرگانه- خواهند شمرد.

بعضی بد و خوب و گناه و ثواب را بمیل و تشخیص خود معلوم میکنند، خافل از اینکه در معامله زندگی، دیگران هم باید راضی باشند.

سکوت، بردانا و نادان، هر دو زبیده است چه عیب نادانرا
میپوشاند و دانا را فرزانه تر جلوه میدهد.

لذتی که از رنج دیگری بدست بیاید، شربتی است که در آن تلخی باشد
شیرینی میگذرد و تلخی پشیمانی میماند.

در خاطر آدم را سگوباغ مصفا فی است و در وجود آدم دروغگو،
بیغوث و خشتناکی.

در نهانی باید خود را برای رفتار در جمیعت مهیا کرد و انجمیعت باید-
و خیره نظر برای تنهایی گرفت.

لطف و مهربانان، نمیشی است که در گلی پنهان باشد.

بعضی برای اینکه مشخص باشند معروفیتی بدست بیاورند، رفتار
و کرداری غیر معقول و عجیب، بخود میبندند غافل از اینکه بهترین امتیاز
و وسیله معرفت، اخلاق پسندیده است چنانکه اگر کسی همیشه راست
بگوید، از عجائب بشمار خواهد آمد.

هر گلی زیباست اما وقتی دست و سلیقه باغبان، دست گل میبندد
گلها یکدیگر را میارایند و زیبا تر میشوند. خوبان نیز وقتی با هم می نشینند،
گونی از یکدیگر زینت و جلوه بیشتری میگیرند.

یک نفر، مدرابلیقه و هوس خود میسازد و دنیائی خواه و ناخواه،
آن سلیقه و هوس را بخود میبندد، افکار و عقاید مانیر غالباً از این قرار است.

آنکه با خودش تنهاست هنوز کامل نیست.

بہتر کہ فریب خورده باشیم و در اشتباہ بنائیم تا گمان بد ببریم و اقرا
نبریم.

معاشرت بہترین درسہ است بشرط آنکہ بیشتر صرف مطالعہ شود تا
صرف مبارزہ و خود نمائی .

دو قاعدہ اصلی صحبت ، یکی این است کہ از خوبی خود چیزی نگوئیم ،
دیگر آنکہ از بدی دیگران دم نزنیم .

ہر چہ بدن ، فرتوت و ناتوان میشود ، بر قدرت و جوانی روح میافزاید
پس شاید راست باشد کہ روح زندگان فی دیگر می ہم دارد .

ترقیات مادی ، دلیل بر سعادت مردم نیست .

سربازی و دفاع از جمعیت، طبعی حیواناتی است که دسته جمعی -
 زندگی میکنند. عجب اینکه ما از حیوان بودن عار داریم و باز هنوز سربازگاه
 میداریم.

وقتی دنیا را گشتیم و همه را امتحان کردیم، می بینیم که باید رفیق و -
 بدم و ناصح و غمخوار خود باشیم.

ز قمار و کفار هر کس، بیشتر ساقه تربیت او ست تا تراوش روح و دل.

کشوری در راه سعادت است که مردم باز ما را در آن خود یکدل و یکجبهت باشند.

جمعیت انسانی، شبیه باین ستاره است که در کمکشان بهم پییده اند
 در ظاهربهم چسبیده ولی در حقیقت، دنیائی از بهم دورند.

علم ثابت میکند که ما مجبوریم، حس فریاد میکند که آزادیم، کجا علم میواید
بر حس غالب شود.

هر کس در آسمان ستاره ای دارد اما درخشان کردن یا کور کردن
آن ستاره با خود اوست.

دانش ناقص، خود سازی و تکبر و تملق و حرص و کینه توزی میآورد
دانش کامل آزادی و فروتنی و قناعت.

انسانی ترکیبی است از بدی و خوبی، رحم و بیرحمی، ظلم و عدالت باید بر خیزد
بود که عقاید و تربیتهای مختلف بعضی غرائز بد را پرورش میدهند بعضی غرائز نیکوار.

علم اخلاق از هر علمی واجب تر است.

نوشته نیز مثل قیافه و رفتار، باید از کبر و خود نمائی و هم از پستی و
 رذالت عاری باشد تا اگر چه بعضی مطلب را برام وسیقه خود نیابند،
 اما همه بناچار نوشته را بپسندند.

آنکه از عقل و وجدان خود اطاعت میکند، کمتر با طاعت دیگران -
 مجبور خواهد شد.

موفقیت اگر بایاقت و شایستگی بدست نیامده باشد، پیوسته
 موجب نگرانی و تشویش خاطر خواهد بود.

راستی و درستی، بخود می خود حاصل مطلوب زندگی است.

بعضی بی چاشنی گناه، از هیچ خوشی لذت نمیبرند.

آسوده کسیکه دست خود را در دست عاقلتر از خود بگذارد .

آنکه هم خود را صرف حید و نیرنگ میکند ، اگر صرف راستی کند بهتر نتیجه میگیرد .

زور بدنی نعمتی است که رد بجا هوش میرود اما توانائی روح همواره در فردنی است .

اگر همواره برای تحمل رنج آماده باشیم رنجها شرمند از ما فرار خواهند کرد .

در تمام غروب ، چراغ خانه را روشن میکنیم و بیش می نشینیم ، در غروب جوانی هم میتوان چراغ حکمت را در خانه دل فروخت و پیرایه بیش و عشرت نشست .

خرافه و موهوم، زائیده جمل است و تا زمانیکه علم مطلق نصیب
بشر نگشته پیوسته گرفتار باطل و موهوم خواهیم بود.

وقتی سخن، معنی میدهد که با حال و احتیاج روحی ما جفت باشد.

رنج کشیدن دم نزون، روح را بزرگی و فکر را نیرو می بخشد.

عظمت و محبوبیت خود را آفتاب، در این می بیند که بسوزد و نور بخشد.

درمان عشق، عاقبت در خود عشق پیدا میشود.

اگر آنچه صرف آدم کشی میشود، صرف تربیت اخلاقی و آدم سازی
میشد، مردم روی زمین همه فرشته میشوند.

پند نصیحت داروئی است که اگر بموقع بکار برده شود اثر معکوس
می بخشد.

صحت دلنشین آنست که گوینده خود را فراموش کند و از شنونده بگوید.

اشتباه این است که خیال میکنیم ما را برای خوشگذرانی باین دنیا آورده
اگر این اشتباه را از سر بدکنیم بهر نا ملائمی میسازیم.

افیت تمام و آسایش کامل وقتی دست میدهد که بدانیم چنین چیزی
در دنیا میسر نمیشود.

آموزگار هوشمند ، باید پیش از آنچه بدگیران می آموزد ، هر روز بر-
دانش خود بنویزاید .

هر کس سلیقه و ذوقی دارد که شاید بر ازنده دوست آما از افدای تقیّد

چه دوستان پر بها و چه منافع و مزایائی را که لذّت پر کوئی و محتاجه میفروشم.

کیفیی که از تحرّک و مخدّر بدست میآید هر دفعه رونقصان میرود تا جابت
دردی میشود که باید دائماً ساکت کرد.

عشق و غم و شادی و مهر و قهر و هر حال دلی را، اشک از هزار بانی
روا تر و خوشتر میسر آید.

گریه زن، رقت میآورد آما گریه مرد و حشمتناک است.

آنکه لذّت کار کردن خو گرفته، در بند نتیجه کار نیست.

زیر بار احسان ز رفتن، دو ضرر دارد؛ یکی صاحب نعمت را از کار
خیر بازداشتن، دیگری بر کبر و غرور خود افزودن.

رغبتی که بدین نمایش داریم، از اینست که میخواهیم عمر دیگران را بر
زندگانی خود بنفرائیم.

تعجب میکنیم که چرا یکی با داشتن چندین صفت، مقصود نرسیده.
برای اینست که یک یا چند صفت لازم دیگر را نداشته.

هر نقصی قابل جبران است مگر عقلی.

اگر آنان که فرضیه اجتماعی میسازند و آسان شهرتی بدست میآورند،
خود آنرا اجرا میکردند، چه بسا که از کرده پشیمان میشدند.

کارها در این دنیا همه روی حسابست نقیصا حساب کار در دست
مانیت .

فراخی و تنگی ، رشتی و زیربانی ، راحت و ناراحتی محبس از وجود
هم نشیناست .

آنگاه عقیده ای را علم میکند و در پای آن سینه میزنند ، غالباً گرفتار
هوی و هوس دل خویش است نه در بند گرفتاریهایی که برای دیگران ببار
میاورد .

آدم بد با تربیت ، از آدم خوب بی تربیت برای پیشینی بهتر است .

تا فردائی هست باید امیدوار بود .

بجز آنچه برای فراهم آوردن خوراک و پوشاک ممکن میشود، باقی
کارها همه غیر لازم و بیهوده است اما ترقی و مدیقت بشر، مبرهن همین کارهاست.

کینه توزی و انتقام، دلیل بر ضعف فکر و نقص اخلاق است که
نتوان دشمن را دوست کرد.

در خانقاه انگار در باغی مصفا نشسته ام که طهارت زبان و اندیشه در محفل
سیاسی، گوئی در زندان سنگی برنجیده اند. اندانیان بیلید یکر زیر دل میپاشند.

چون دمی نیست که با گذشت، آینه بویخندد نباشد. برای غنیمت
شمردن دمها، باید بهر تدبیر یاد گذارته اند این و منتظر آینه دار روشن کرد.

جامعه آن خائنی را عقوبت میدن زبون نمیشد و باشد.

افراط و تفریط هر دو عیب است و مذموم اما کمرونی اگر عیب و -
افراط باشد، صد بار از بیحیائی بهتر است .

انقاض آزادی، عقاید ناروا را از بین میبرد، منع و سخت گیری
عقاید باطل را بوجود میآورد .

بعضی بگواهی نامه قناعت میکنند و از کسب دانش دست میکشد
غافل از آنکه دانش بیک پایه بنیاند و اگر هر روز بر آن ننمایند پیوسته
از آن میکاهد .

از اعتماد و اطمینان، کمتر ضرر میبریم تا از بدگمانی و بدخیالی .

حیوان اهلی داشتن، بهترین وسیله برای تمرین محبت بپرست .
۱۶۶

ترک وطن کردن شکستن عهدیست که با پدران و خویشان و دوستان
و هموطنان بسته ایم .

گرفتاریهای واقعی زندگی زیاد نیست ، گرفتاریهای کوچک و بیعی
ما را مشغول و برنج میدارد .

خوشحال نادرستی که در اولین نیرنگ بدام بیفتد .

اگر بنا شود که از مخلوقات هر یک صفتی بگیرند و وجود کاملی بسازند
حق شناسی و وفاداری را باید از سگ گرفت .

احتیاج به تغیر و تازگی ، در وجود ما حاکی است عجول که اگر نتوانیم
تازه ای پیدا کنیم ناچار بقدیم برمیگردیم .

آن تجارت رواست که نفع مردم هم باشد .

پنجاه که بدن هر روز احتیاج بورزش دارد، روح نیز هر ساعت محتاج تنذکر و تلقین است .

« دروغ مصلحت آمیز، به که راست نقشه انگیز » علمای اخلاق همه این قول سعید را نکوهیده اند اما بیگان همه آنرا بکار بسته اند و خوبست .

دریاست هر گناه و خیانت و بیرحمی که بمقصود برساند، نزد مجامع مباح است .

اگر هر وقت که مطلب لازم و مفیدی داریم، حرف بزنیم و بربیان مطلب قناعت کنیم، بقول و ثنات معروف خواهیم شد .

۸۹۴

ظلم و بیداد، طبیعی ما است، عدل و داد را باید بیاموزیم.

۸۹۵

پیدایش قانون از این است که منفعت فرد با منفعت جامعه غالباً تفاوت دارد.

۸۹۶

موسیقی در خاطر، ایجاد معنی میکند، شعر و معنی خاطر را با و ترنم میآورد.

۸۹۷

خیانت بوطن، زن و فرزند و خویشان و دوستان را بدشمن فروختن است.

۸۹۸

اولین کس نباشید که از مد تقلید کنید.

۸۹۹

در قدیم بزور بازو زندگی میکردند، امروز بزور اعصاب.

در سینه فرزند ان، دل نرم و مهربان بیا فرمید تا تلخی زندگی را
بایشیرینی رحم و شفقت بیا میرند .

اگر مرگ نبود و ما را بدنیابی اعتماد نمیکرد، یکروزه بمدیکر ابقش مال
مقام میکشیم .

آنکه خیال میکند شاید فردا گرفتار شود، از آنکه الان گرفتار است
بیشتر رنج میبرد .

در اتحاد و دوستی، باید که حتی اختلاف فکر و عقیده میان نیاید
وگرنه دوستی بجای نیماند .

هر کس که در کاری موفق شده بمدد عشق بوده .

سزای خیانت ب وطن، اگر به ست، ست داده نشود، بدست
دشمن داده خواهد شد.

بظا هر لطف و محبت خرسند باشید و فحشا و می نمانیم.

ظا هر زندگی را در تیانخ می بینیم، حقیقت آزاد افسانه.

خود پرست ساده لوح، حیرت است که چرا دنیا از وجود او استفا
میکند.

آنچه بمقصود میرساند، غم است و اراده نه متن و آرزو.

جهان هر کس باند از وسعت فکر است.

اگر راست باشد که حیوانات، غم گذشته و ترس آینده ندارند،
از مابسی آسوده تر و عاقلترند.

هیچ فسخ و عیش آلوده بگناه نیست که آرامش خاطر را بر هم نزنند و تمام
یا قسمتی از زندگی را تباه نکنند.

انتقام از جنایت قبیح تراست زیرا جنایت، غالباً از روی سحرگرمی
و آنی واقع میشود و انتقام با فکر و تأمل صورت میگیرد.

آرزو که فسخ و کار زشت را یکبارہ انکار کنیم، عیش و خوشی را پیشه-
خود ساخته ایم.

بهشت این دنیا عشق است و وفاداری.

بهترین نذری که چون بدردم و خود مان میخورد ، خداوند خواهد -
پذیرفت ، این است که در اصلاح خود بگوئیم .

آنکه برای اثبات حرف خود ، قسم میخورد ، بیشتر احتمال میدهد که -
دروغ بگوید .

گردش کردن و بکار اصلاح خود بودن ، عیسی است که روح و
جسم با هم دارند .

در جوانی ، از انتظار معشوقی که نیاید ، حالی سخت تر نیست در پیری
باین انتظار میخندیم و راه خود را میگیریم .

اگر عظمت و رفرا آسمان ، وحشت آور نبود ، همه بیست میا منوختند .

آنکه میتواند کاریکی انجام بدهد، چه انتظاری دارد و از که پادشاه منخواهد.

از خبث و بداندیشی دیگران جلوگیری، دشوار است اما خباثت و بدخواهی را در خود ساکت کردن، دشوارتر است.

جوانان، سراپا شعله اند و آتش شراب احتیاج ندارند، پیران را از شراب چه حاصل که پس از یک سحطه گراما، سردی را بیشتر احساس میکنند.

جوانان خیال میکنند که نصایح بزرگان، نفهمیده و یا زبان بازی بوده، یا در زمان خودشان بدر میخورده، پیران دریغ میخورند که چرا در جوانی چنین اشتباه بزرگی میکردند.

محیط زندگانی برکس، آنست که بادل و تحفل و زبان خود میسازد.

انسانیت دو مرحله دارد : یکی در میان روشهای مختلف ، آنرا که بعد
 و رحم و مروت ، نزدیکتر است ، انتخاب کردن ؛ دیگری پیوسته در آن
 روش استوار بودن و از راه بیرون ز رفتن .

اولین خطای گمراهی این است که بدو خوب را از نظر خود تشخیص میدهد .
 نه از نظر جامعه .

در گفتن و نوشتن شتاب نگیریم تا آن کلمه را بیاوریم که مقصود نزدیکتر است .

بپوده از دیگران انتظار محبت نداشته باشید ، این محبت را شما
 باید در دل دیگران ایجاد کنید .

اقرار بخدا اگر خطای دل باشد ، انکار خدا خطای عقل است .

جامعه بشر هنوز آنقدر طفل و نادانست که قاتل کینفر را کینفر میدهد اما
کشتار مردم یک شهر و کشور را افتخار میداند .

چه خوش مرگی است که بازن و فرزند و دوستان و عزیزان همگی
بیک چشم برهم زدن ، نابود شویم . علم اگر هنوز اسباب خوشبختی ما را
فراهم نکرده ، این نعمت را برای ما تهیه دیده است .

غالباً عقل و دل را اشتباه میکنیم و آنچه را دل میخواهد ، بگردن عقل
میگذاریم .

آدم پاکدل با مردم دنیا چنان رفتار میکند که گویی با همه دوست آشناست .

یکی از عادات عجیب ، دست دادن امراض را بیکدیگر سپردنست .

نمایندگان و سفرای هر ملتی، باید از نیکان آن ملت باشند تا رسم
دشمنی از جهان براقند .

مالی که خود بدست آورده ایم، از این جهت غریزاست که فرزند فکر و
عمل ما است .

ساده و طبعی رفتار کردن، از هر خودسازی و خودنمایی، پسندیده تر
و دلپذیرتر است .

جواب نامه دوستان از نوشتن، از اینجبت دشوار است که هزار
حرف داریم و میسریم، همه را ننویسیم .

لاف دادها، نادانرا بما متعقد میکند و دانا را بی اعتقاد .

تشویق و تحسین، بزبان خوشدلان آسان میآید و ایراد و خرده گیری
بزبان بددلان .

در تندرستی و سلامت روح خود بکوشیم چه این دو، بهترین اثری
است که برای فرزندان خود میگذاریم .

آنگاه برای خود، شخصیت و مسئولیتی قائل نیست، رحمت و دقت و
تفکر بخود ننمیدهد و در نتیجه به بهیوشی و بی لیاقتی مشهور میشود .

کیمیاگری، احتیاج به ترکیب اجزاء ندارد، چند صفت خوب را اگر با هم بیاوریم
کیمیائی بدست میآید که زندگی را طلا میکند .

تا میتوان خدمت خود را انجام داد، منت خدمتکار نباید کشید .

پنجاهم که پس از ثانی، چشم تبارکی عادت میکند و عاقبت می بیند تبارکی
علم و هنر نیز از ثانی و وقت، روشن میشود.

آنروز که جای شہوت و هو سرانی را بعشق و وفا دادیم، آزاد می پسند
آغاز میشود.

بهار مثل جوانی، فصل خود نمائی و غوغا و بی بریت، پختگی و حاصل
پاییز را از بهار نمیتوان انتظار داشت.

باید امیدوار بود که روزی هم اخلاق و انسانیت، مثل علم و صنعت،
مارا آبا سمان برساند.

مقدار مسئولیتی که هر کس بعهده میگیرد، نشان جرأت و ہمت اوست.
۱۷۹

۹۵۱

آہستہ بگوش کی از دیگر می بگفتن، اور ابرساندن غیبت نامور کردست.

۹۵۲

قصیدن زن مرد با ہم، فرصتی است برای ابراز مقاصد ناروا و عیث
سیر روزی و خانہ بر اندازیاہا.

۹۵۳

وای بحال کیکہ بچو مرغ قفس، نانی و آبی و آسایشی دارد اما گوش
و امید می ندارد.

۹۵۴

رفقار و ظاہر ہر کس، اگر نمودار اخلاق و باطن او نباشد، عاقبت
اخلاق اورا بطرز و صورت خود در خواہد آورد.

۹۵۵

حقائق زندگی صاحبان قدرت را در حیات خودشان نمیشود نوشت
تا اینکہ پس از انان، با فسانہ آمیختہ میشود.

۹۸۰

گناه را بگردن دنیا و دیگران نگذاریم، کوتاهی از بهت و کوشش است.

آدم ترسو اگر مجبور شجاعت شد، تهور و دیوانگی میکند.

هر روز قدمی در راه مقصود برداشتن، از یکروز دیدن، دشوارتر
اما مفیدتر است.

بهر اندازه که محتاج خدمتکار باشیم، او بر ما فرمانروا خواهد بود.

نوع کار و سرگرمی هر کس شاخص عقل و تمیز اوست.

خانه و اثاث و هر چه را داریم، بصورتی میخواهیم که دیگران به پسندند،
گرچه مخالف ذوق و سلیقه خودمان باشد.

۹۶۲

خوش بجال کسیکه حدود احتیاج خود را در هر چیز بداند .

۹۶۳

سکوت ، تیرست که همه وقت در گرش داریم .

۹۶۴

سارگان بسر نوشت ما چشمک تحقیر میزنند که یک آن ، ظاهر و پنهان
می‌شویم ، نگاهی از اوج آسمان نیز همین چشمک آبانها میزنند .

۹۶۵

لذت کوتاه و آلوده بنعم و شوشی که از عمل ناروا بدست میاید گاه تقصیت
یک عمر نیکبختی تمام میشود .

۹۶۶

آرزو که بکنه اسرار رسیدیم ، شاید زندگی سرد و بی مزه خواهد شد .

۹۶۷

مال و مقام و محبت و حتی عشق را بقیمتی بخریم که بیزد .

در جوانی، آئینه پمچو عاشقی شیفته، از ماجدا نمیشود، همیکنه دور
 جوانی طحی شد پمچو عاشق بلهوس، بنای سرودی و خرده گیری میگذازد؛ در
 پیری پمچو عاشق بیوفا، چنان از بائیزار میشود که دیگر روی هم رانمی بینیم.

اینه متنا و آرزوی متضاد، نمودار خاطر آشفته و سرگشته انسانی است.

بزرگترین دشمن آزادی و آسایش ما، احتیاجی است که در هر چیز -
 بقول و پسند دیگران داریم.

در حقیقت، ما برای خود زندگی نمیکنیم، در بازیکر خانه دنیا برای دیگران
 نمایش میدهم.

آن توقع و آرزو عاقلانه است که از دست خودمان برآید.

نصیحتی که مکرر شد، معنی و قدرت خود را از دست میدهد .

تمدن یعنی شهرنشینی، نشأ همه خوبها و همه بدیها است .

فرزند را از خود جدا کنید زیرا دوری، محبت را از دل جوان میبرد .

«من» دشمن سعادت ما است .

در تعارفات معمولی هر چه مبالغه کنید، ضرر ندارد زیرا اجلائی است
که معنی خود را از دست داده و برای اظهار محبت و ادب بکار میروند نه برای
تملق و فریب .

بهترین تسلیت، گاه سکوت است .

تنها حاصل فرزند محبت است. اگر او را تربیت اخلاقی کردید، از محبت
خواهید دید و گرنه تربیت علمی، طفل را برای فرزندمی نیسازد.

باشتابه خود اقرار کردن، نشان خردمندی و مردانگی است.

چه خوب بود که دوکان جهان همه درس برادری و انسان دوستی را-
بزرگان خود از کتابی میآموختند که از گفته های بزرگان عالم ساخته شده بود

پیچ مذہب و مرا می بدینست، تا در دست چه مردمی باشد.

در بچگی، ندانسته بضر خود رفتار میکنیم و در بزرگی، دانسته.

زن در شوهر، پدری میجوید و مرد در زن مادری.

هر شعر و هر گفته ای ، در هر سری و هر دلی ، در هر زمانی و هر جانی
معنی خاصی دارد .

وسایل زندگی هر روز بهتر و بیشتر میشود اما چه فایده که نه تنها قوه درک
خوشی در بشر ناچیز است ، بلکه در اثر فراوانی ، هر روز پرتها ضایع تر و نا
میشویم .

بدن از بیغذائی میمیرد و روان از بیماری .

از آنان در شکتم که در سینه دلی دارند و میپندارند که آسایش و سپید
روزی بشر ، خبر مهر و صفاراه و یکری بهم دارد .

موسیقی در هر مرحله از عمر ما . معنی و اثر خاصی دارد .

احتیاج به محبت زنا، طبیعت برای درهم شکن غرور و نخوت -
دیلران و بزرگان، در نهاد مرد گذاشته .

ببینید آیا این صفات نیکی و رحم و شفقت که در نهاد شماست بهجت
صرف میشود یا چنین گنجینه ای، بخشیده خاک خواهد شد.

آرزو که بشر از پیداکردن راز خوشبختی ناامید شود، باید که دست از زندگی
بردارد .

اگر بدانیم که همه کدو کنیم و اگر بتوانیم با خود و دیگران، در خور کدوک رفتار
کنیم، از بسی رنج و بلا در امان خواهیم بود .

آنان که ترک دنیا میکنند، بهترین راه استفاده از دنیا را یافته اند.

دو جور عاقل داریم، یکی آنکه حرفهای خوب و حسابی میزنند، دیگری
آنکه این حرفها را بکار می بندد .

خوبی گل در سکوت دوست و گرنه او هم گله ها میداشت و خجسته ها میداد.

هر قحی، آدم کمدل از قح آینده به ترودید میاندازد: هر کستی، آدم
پر دل از بقح آینده امیدوار می سازد .

بگفتگو میان زن و شوهر: رخمه ایست که بجان عشق میخورد .

تنها حقیقتی که از عالم بر ما مسلم است، حرکت است و بی انتهائی .

از هر ابلی می توان چیزی آموخت .

۱۰۰۱

درینا که نوا بج اگر علم خود را برای ما میگذارند، نبوغ خود را همراه
میبرند .

۱۰۰۲

انکار و اخلاق و زرقار زمان هر قومی، خوب یا بد، ساخته و پرداخته
مردان آن قوم است .

۱۰۰۳

هنرمند از فتنه و بلا، توشه فکر و هنر میگیرد .

۱۰۰۴

ناکامی، دوستان را بهم نزدیک میکند، منوچهرت جدائی میاندازد.

۱۰۰۵

آرزو را تا عقل نپذیرد، بدست اراده نسپریم .

۱۰۰۶

بزرگی ما در این است که هر روز بیشتر بکوچکی خود پی ببریم .

زن بی است که مرد بدست خود میسازد و در پای او براری میافتد
و سعادتش تنها میکند که از عهد و بت بر نیاید .

اگر می توانستیم با خود دوست باشیم - نیازی بدگران نداشتیم .

کو دوکان ، مصاحبی هستند که خداوند برای ساختن دنیای آینده با اختیار
ما میگذارد .

هر بازی و هوسی اسبابی دارد ، اسباب بازی سیاست بزرگان
جان آدمهاست .

هیچ شوخی نیست که حقیقتی در آن نباشد و هیچ حقیقتی خالی از شوخی -
نیست
۱۹۰

زن اگر شاعر باشد، خود غری است که پایان ندارد .

زن از مرد میخواهد که با دنیا بجنگد و خم بابر و نیاورد، چراغ راه پشیمان
و غمخوار خود باشد و از کسی کمک نگیرد و خافل از اینکه چنین مردی، بر زن بمهر
احتیاج ندارد .

غالباً از دنیا نعمتی میخواهیم که اگر بدستمان رسد، دشمن جانمان میشود .

هیچکس نیست که همیشه مطابق میل شما رفتار کند، اول خود شما .

جوان، پیری را ندیده تا بداند جوانی چیست .

در زندگی، بنجر محبت دوائی ندارد .

نمیدانم کدامیک بدبخت تر است، آنکه وسیله خوشبختی ندارد یا
آنکه دارد و بدبخت است.

یک اوقات تلخی کوچک، گاه از یک بدبختی بزرگ پیشگیری میکند.

دارائی برای بعضی، مرکب است و بر بعضی بار.

نخواستن و سوختن، خوشتر از تمنا کردنست.

از یک حرف گذشتن، گاهی بهمان اندازه فداکاریست که سینه
پیش گلوله سپردن.

زماشونی اگر با محبت و وفاداری آمیخته باشد، قیدیست که آزاد می خوشتر است.

آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد
خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای بند عقل نیست، آدم خوبیت آن قابل اغماض نیست.

گرفزارها همه را یکبار از سر بار بکنید و گرنه گرفتار فکر جانگاه پوچی زندگی خواهید شد.

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه ای سپرده که بجای
او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گلی که باران خورده باشد، هم شگفته
و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

من اگر عقیقه را دوست دارم، بخاطر علم تاریخ نیست، برای اینکه
هزاران سه کذشت جا نگذازد در خاطر من میافریند.

باج اخلاق نمیتوان رسید اما هر چه بالاتر برویم منظره دنیا وسیعتر
و زیباتر و مضافتر میشود .

روزی اگر عقل را بخردند و بفروشند ، ما همه بتصور اینکه زیادی داریم
فروشنده خواهیم بود .

درد زندگی بخر محبت دوائی ندارد .

نسخه عباس منظوری

آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد
خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای بند عقل نیست، آدم خوبیت آن قابل اغماض نیست.

گرفتار بهایم را یکباره از سر باز کنید و گرنه گرفتار فکر جانها و پوچی زندگی خواهید شد.

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه ای سپرده که بجای
او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گلی که باران خورده باشد، هم شکفته
و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

من اگر عقیقه را دوست دارم، بخاطر علم تاریخ نیست، برای اینست که
هزاران سکه گشت جانکده از در خاطر من میآفریند.

باج اخلاق نمیتوان رسید اما هر چه بالاتر برویم منظره دنیا وسیعتر
و زیباتر و مضافتر میشود .

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ، ماهمه بتصور اینکه زیاد می ایست
فروشنده خواهیم بود .

درد زندگی بخر محبت دوائی ندارد .

بخط عباس منطوری

این فهرست را آقای عبدالله حکیم نویسنده با ذوق ترتیب داده‌اند

اخلاق	آراستگی
۳۴۵-۳۲۰-۳۰۰-۱۳۵-۱۳۴-۷۹	۱۵۰-۱۱۸-۸۵۰-۸۱۹-۸۱۸-۶۷۶
۵۴۰-۵۱۴-۵۰۵-۳۸۶-۳۸۴-۳۶۰	۹۸۱-۶۷۲
۸۳۶-۷۵۴-۷۴۷-۷۳۲-۷۱۵-۵۵۷	
۱۰۲۹-۹۸۱-۹۴۷-۹۳۸-۸۸۲-۸۷۵	آرزو - امید
	۶۷۷-۵۹۹-۲۷۰-۸۲-۷۵-۷۴
اشک	۱۰۰۵-۹۷۲-۹۶۹
۸۶۲-۸۶۱-۹۳	
امروز و فردا	آزادی
۹۰۲-۴۷۶-۳۲۵-۱۳۹	۸۳۲-۶۶۵-۶۴
ایمان	آموزش
۷۱۹-۷۱۶-۷۶	۴۴۰-۳۹۰-۳۸۹-۳۶۱-۳۶۰-۳۰۰
	۵۳۲-۵۳۰-۵۰۴-۵۰۲-۴۸۴-۴۷۷
	۶۹۲-۶۹۱-۶۶۶-۶۶۳-۵۳۶
	۸۵۶-۸۵۴-۸۵۲-۸۴۰
	۹۷۹-۹۸۰-۹۱۲-۹۰۷-۸۸۵-۸۷۹
بخت و کوشش	آینده
۷۴۴-۵۵۸-۵۶۳-۵۵۳-۱۰۲-۱۰۰	۳۲۵-۱۰۳
۸۷۸	
بد خواهی و بد بینی	احتیاج
۷۸۰-۷۶۳-۷۶۲-۶۵۵-۴۰۸-۱۴۹	۹۵۹-۸۸۸-۶۸۳-۴۹۹-۴۹۸
بد گوئی	احوال انسانی
۶۹۸-۴۹۳-۴۳۹-۳۵۰-۳۴۹-۱۶۸	۲۲۷-۱۵۱-۱۳۶-۱۰۷-۷۳-۶۶
۹۵۱-۹۵۶	۳۸۷-۳۶۷-۳۱۹-۲۸۵-۲۵۲-۲۳۱
	۵۰۶-۵۰۱-۴۳۶-۴۲۷-۴۲۶-۳۹۱
بدبختی	۵۷۸-۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۱۹-۵۱۵
۶۵۰-۵۰۹-۴۰۹-۳۲۵-۱۸۹-۲۶	۷۲۱-۷۰۹-۶۸۳-۶۷۰-۶۶۹-۶۴۸
۱۰۱۹-۹۷۰-۹۵۲-۷۷۲	۸۲۱-۷۹۶-۷۷۳-۷۵۱-۷۴۸-۷۴۳
	۹۷۱-۹۶۱-۹۶۰-۹۳۹-۸۸۳-۸۵۵
بدنامی	۱۰۳۰-۹۸۳
۵۱۱-۵۱۰-۵۰۸	

تندرستی	۱۱۹	بلاغت	۹۴۳-۸۴۷-۵۶۶-۲۵۸-۲۵۷-۱۸۹
توقع	۸۰۹-۲۰۷	بوسه	۵۲۰
جسم و جان	۸۹۰-۸۲۵-۸۰۷-۸۰۶-۳۴۰-۳۱۴ ۹۸۷-۹۱۸	بهتان	۸۲۲-۲۱۳-۲۱۱
جهل	۱۶۰-۱۲۱-۱۲۹-۱۱۶-۹۶-۶۸ ۵۶۵-۵۳۰-۳۳۳-۲۶۶-۲۱۸-۲۰۲ ۶۱۶-۵۹۷-۵۶۲-۵۷۲-۵۷۱-۵۶۶ ۷۷۶-۷۲۳-۷۲۰-۶۸۰-۶۵۷-۶۵۲ ۹۴۰-۸۶۷-۸۴۷-۷۹۲-۷۷۸-۷۷۷ ۱۰۱۸-۱۰۱۲-۹۸۸-۹۸۶-۹۳۵ ۱۰۲۶	بی دوست ماندن	۷۳۵-۷۴۰-۸۶۴-۷۸۱-۶۷۸
جمع خوبان	۸۱۹	پاداش عمل	۸۳۳-۷۸۲-۱۰۹
حسادت	۱۴۰-۶۹-۶۱	پستی	۵۲۷-۹۵-۹۴
حسن عشق	۷۰۲-۱۰	پیر و جوان	۵۶۱-۴۲۶-۲۹۳-۱۸۱-۱۳۲-۱۲۲ ۹۲۴-۹۲۳-۹۱۹-۷۷۰-۶۹۹-۶۳۱ ۱۰۱۶-۹۶۸
حسادت - رقابت	۷۰۵-۶۶۸-۶۴۲-۲۵۹-۵۷-۴۴	تجربه	۷۵۰-۷۲۲-۶۵۱-۵۶۲-۲۸۶-۲۸۳ ۸۶۵
حقایق فلسفی	۶۲-۵۴-۴۳-۲۷-۱۸-۱۶-۱۵-۸ ۱۱۹-۱۱۷-۱۱۰-۹۹-۷۱-۷۰ ۱۹۴-۱۹۳-۱۵۹-۱۳۰-۱۲۱-۱۲۰ ۲۶۰-۲۴۲-۲۱۹-۲۱۴-۲۰۶-۲۰۲ ۲۸۸-۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۷-۲۶۲ ۳۱۹-۳۱۱-۲۹۴-۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰	تربیت	۸۸۰-۸۷۲-۸۱۱-۶۳۵-۴۶۵-۸۵ ۹۷۹-۸۸۱
		تملق	۲۱۲-۱۷
		تنبلی	۵۶۳-۲۵۹-۳۴۶

خوشبختی

۵۰- ۳۵-۲۵-۲۴-۲۳-۲۱-۱۹- ۵
۱۵۵-۱۴۲-۱۱۸-۹۱-۸۶-۵۸- ۵۵
۳۰۷-۲۸۷- ۲۶۵-۲۶۴-۱۸۸- ۱۵۰
۴۹۶-۴۸۵- ۴۸۰-۴۷۹-۴۶۹- ۴۰۴
۵۴۵-۵۴۴- ۵۴۳-۵۳۱-۵۲۶- ۵۱۲
۶۳۲-۶۲۵- ۶۱۶-۵۸۸-۵۹۳- ۵۸۷
۷۲۷-۷۲۸- ۶۵۸-۶۵۶-۶۴۱- ۶۳۷
۷۳۱-۶۸۶- ۶۸۲-۶۷۹-۶۷۴- ۶۷۳
۷۴۴-۷۸۴- ۷۷۵-۷۵۲-۷۴۹- ۷۴۶
۱۰۰۸-۹۹۲-۹۶۲-۹۱۴-۸۴۶

خودخواهی

۳۴۷-۳۴۳- ۳۳۵-۲۶۵- ۱۰۶- ۹۷
۵۴۸-۴۰۵- ۳۷۵-۳۷۱-۳۵۲- ۳۵۱
۹۷۶-۹۰۸-۸۵۹-۷۲۹-۵۴۷

خیال و تصور

۳۰۴- ۲۶۵- ۲۲۷-۱۴۳-۸۸- ۳۲
۷۶۹-۴۰۶-۳۷۷

دارائی

۹۳۷-۶۳۳-۳۵۷-۳۰۵-۳۰۳-۱۲

دوستی

۷۴۰- ۶۹۰-۴۶۴- ۳۷۱- ۲۳۵- ۹
۹۰۳-۸۲۴-۸۲۳

دروغ

۸۹۱-۸۱۵- ۶۰۲-۶۰۶-۵۱۸- ۴۰۵
۹۱۷

درست قولی

۷۱۲

دقت و تأمل

۴۵۷

۴۳۴-۳۶۸-۴۰۶-۴۲۹-۴۳۱
۴۳۵-۴۶۷-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۷-۵۵۰
۶۰۹-۶۱۰-۶۲۷-۶۳۹-۶۷۲-۶۸۱
۷۰۴-۷۷۴-۸۱۲-۸۱۴-۸۲۲-۸۵۸
۸۷۴-۹۶۴-۹۶۵-۱۰۲۸

حکمت

۷-۳۷-۵۱-۶۲-۱۰۰-۱۳۲
۲۰۸-۲۶۱-۲۶۷-۲۶۸-۲۸۳-۲۸۴
۲۹۵-۲۹۶-۲۹۷-۳۱۵-۳۱۶-۳۵۸
۳۶۱-۶۰۲-۴۱۸-۴۳۲-۴۳۳
۶۰۷-۶۲۲-۶۲۶-۶۵۹-۶۷۱
۹۲۰-۹۵۸-۹۶۶

حیله

۶۰۲-۶

خاطرات

۵۹۹-۴۰۲

خاموشی

۸۰۵-۸۱۳-۹۶۳-۹۷۸-۹۹۶

خدا

۳۹۷-۵۱۶-۵۲۴-۹۳۰

خدمتکار

۹۵۹

خلق خوش

۷۷-۸۰-۸۹-۳۳۹-۷۳۲

خواستن

۱۳۸-۵۴۹-۱۰۲۱

خودکشی

۱۷۹-۱۸۳

۱۰۱۲-۱۰۰۷-۱۰۰۲-۹۹۸-۹۹۰

۱۰۱۳

زندگی

۱۴۸-۱۴۷-۱۴۵-۱۳۸-۱۲۳-۳۶

۲۳۷-۲۲۲-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۷-۱۵۴

۳۵۵-۳۵۳-۳۲۵-۲۷۱-۲۶۳-۲۴۰

۹۹۴-۸۸۹-۷۳۰-۵۶۰-۴۸۱-۴۴۳

زیبائی

۶۴۰-۴۰۱-۲۴۹-۲۳۶-۱۹۱-۱۴

۷۳۸-۷۰۶

سخن

۳۱۸-۲۹۸-۱۶۳-۱۶۲-۱۲۵-۲۸

۵۷۵-۵۶۶-۴۴۸-۴۱۹-۴۱۳-۳۶۳

۹۲۸-۸۹۳-۸۴۸-۶۶۲-۶۱۳

سیاست

۴۰۳-۳۸۰-۳۰۹-۲۵۲-۲۳۲-۱۶۶

۵۱۳-۴۵۶-۴۵۵-۴۵۲-۴۱۰-۴۰۷

۸۲۰-۷۸۶-۶۳۸-۶۲۱-۶۰۵-۵۸۰

۹۳۶-۸۹۲-۸۷۶-۸۷۱-۸۶۸-۸۳۰

۱۰۱۰

شاعرونویسنده

۳۱۸-۱۵۶-۱۵۵-۱۳۷-۱۲۶-۸۱

۶۱۳-۴۸۷-۴۸۸-۴۷۰-۴۵۹-۳۶۶

۷۵۸-۷۰۰-۶۶۴-۶۶۱-۶۵۴-۶۴۹

۹۸۵-۸۹۶

شکست

۱۰۰۴-۸۸۶-۸۷۸-۷۳۷-۲۰۳-۱۹۵

شوخی

۱۰۱۱-۳۲۱-۳۱۷-۳۱۲-۳۰۱

صبر و آرامش

۸۴۹-۷۳۶-۳۹۲

دل

۵۷۸-۴۹۴-۳۵۶-۲۵۵-۴۵-۱۲

۹۲۳-۷۴۲-۶۸۵-۶۸۴-۶۶۰

دل عاشق

۱۰۷۲-۷۰۲

دین - تعصب

۷۵۳-۵۷۹-۵۸۳-۵۷۶-۵۳۵-۵۳۷

۹۸۲-۷۱۱

رسوم جدید

۹۵۲-۹۳۵-۹۷۴

روانشناسی

۲۵۳-۲۲۱-۲۲۰-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۲

۴۱۱-۴۰۴-۳۷۸-۳۴۴-۳۲۸-۲۹۹

۴۲۶-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱-۴۱۲

۵۸۱-۵۶۹-۴۹۱-۴۵۰-۴۴۹-۴۲۷

۶۴۶-۶۴۳-۶۱۴-۵۸۵-۵۸۴-۵۸۳

۷۹۱-۷۶۰-۷۵۶-۷۳۵-۷۱۰-۶۴۷

۹۰۹-۸۹۹-۸۸۷-۸۴۵-۸۴۱-۷۹۲

۹۵۰-۹۴۱-۹۲۷-۹۱۳-۹۱۱-۹۱۰

۹۵۷-۹۴۴

ریاست

۷۲۴-۵۵۴-۳۷۶-۵۲

زرنگی

۸۷۸-۷۵۹-۱۴۶

زناشوئی

۱۰۲۳-۹۸۴

زن وزندگی - زن - زن بدخو

۲۷۵-۲۴۳-۲۱۵-۱۹۰-۱۵۱-۱۰۴

۴۸۶-۴۵۸-۴۰۰-۳۹۵-۳۶۶-۳۰۸

۸۰۳-۸۰۱-۶۹۷-۶۴۲-۵۹۰-۵۲۳

صلح وجنگ

۲۰ - ۱۶۱ - ۲۳۳ - ۲۷۴ - ۳۱۸ - ۷۱۷ ۸۰۰

صرفه جوئی

۲۸۹

عیش و لذت

۲۳۴ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۱۴ ۸۷۰ - ۵۳۸ - ۵۳۴

غزل

۲۰۹

طبیعت

۲۴۱ - ۱۸۷ - ۱۷۳ - ۱۵۱ - ۷۲ - ۴۹ ۵۰۰ - ۵۰۳ - ۵۰۷ - ۴۲۰ - ۳۸۱ - ۳۶۵ ۸۶۶ - ۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۲۷ - ۶۳۶ - ۵۳۴ ۱۰۱۵ - ۹۴۸ - ۸۶۹

غصہ

۳۷۲ - ۲۲۵ - ۱۸۰ - ۱۱۳ - ۸۴ - ۳۴ ۵۷۰ - ۴۹۷ - ۴۱۴ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۹۴ ۷۹۰ - ۶۲۸

فراق

۳۹۰ - ۷۹۵

عدالت

۸۹۴ - ۸۷۸ - ۱۷۴ - ۱۵۹

عشق و شہوت

۲۲۳ - ۲۰۰ - ۱۹۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۷۷ ۵۸۹ - ۵۲۸ - ۳۷۳ - ۲۷۰ - ۲۵۰ - ۲۲۴ ۸۰۸ - ۸۰۴ - ۷۶۸ - ۷۳۴ - ۷۱۳

فقر و ثروت

۱۰۲۰ - ۵۶۸ - ۵۶۴ - ۴۹۲ - ۴۷۵ - ۱۲۸

قانون

۴۴۷ - ۴۱۶ - ۳۳۱ - ۱۷۴ - ۱۵۹ - ۱۱ ۹۳۱ - ۸۹۵ - ۵۷۳ - ۵۶۷ - ۴۹۴

عشق - محبت

۹۰ - ۸۳ - ۶۵ - ۵۶ - ۵۳ - ۴۵ - ۳۱ - ۲۲ ۱۸۵ - ۱۷۸ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۱۵ - ۱۱۴ ۳۵۷ - ۳۰۶ - ۲۶۹ - ۲۴۸ - ۲۱۰ - ۲۰۰ ۶۹۵ - ۶۲۰ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۱ - ۳۷۴ ۷۸۷ - ۷۸۳ - ۷۳۳ - ۷۴۱ - ۷۳۹ - ۷۰۸ ۱۰۳۱ - ۱۰۱۷ - ۹۱۵ - ۹۰۴ - ۸۵۱ - ۷۸۸

قمار

۳۸۳ - ۳۸۲ - ۲۷۲ - ۲۵۶ - ۱۶۹ - ۱۲۴ ۷۹۳ - ۴۷۳

قناعت

۴۶۸ - ۳۲۶ - ۳۰

علم و ادب

۱۶۴ - ۱۱۲ - ۹۲ - ۷۸ - ۶۰ - ۱۳ - ۱ ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۷۲ - ۵۷۱ - ۴۷۴ - ۲۱۸ ۹۲۶ - ۸۲۹ - ۷۵۴ - ۶۲۲ - ۶۱۷

قوی و ضعیف - ترسو

۲۵۲ - ۷۶۱

عقل

۱۵۲ - ۱۰۵ - ۹۸ - ۵۹ - ۴۲ - ۴۱ - ۳۳ ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۳۸ - ۲۳۴ - ۲۲۹ - ۱۸۲ ۵۳۱ - ۴۹۰ - ۴۲۵ - ۳۸۸ - ۳۶۳ - ۲۵۱ ۹۲۵ - ۸۴۲ - ۸۳۸ - ۶۴۵ - ۷۱۸ - ۶۷۹ ۱۰۲۴

کار و کوشش

۶۰۲ - ۵۶۵ - ۵۵۳ - ۳۴۸ - ۱۶۷ - ۱۱۹ ۹۵۳ - ۸۶۳

کتاب

۶۱۵ - ۶۰۳ - ۴۴۱ - ۴۳۸ - ۴۲۸ - ۱۶۵ ۸۳۷ - ۶۹۴ - ۶۸۹ - ۶۳۰ - ۶۱۸

کشاورزی

۲۳۰

کفایت و بی کفایتی - استقامت

۶۷-۹۷-۱۵۷-۱۷۲-۳۳۶-۴۴۲

۷۰۳-۸۳۳-۸۴۲-۸۳۹-۹۹۷



۱۰۲۲

گوشه گیری

۸-۶۰۴-۹۹۴

لطف بدان

۸۱۷

مادر

۲۹-۳۸-۳۹۳-۵۰۱-۵۰۶-۷۲۵

مستی

۷۵۷-۸۶۰

مرگ

۱۷۲-۱۷۶-۲۰۱-۲۱۷-۲۴۳-۳۸۵

۵۹۸-۷۱۹-۹۰۱-۹۳۲-۹۵۵-۱۰۰۱

معاشرت

۱۵۱-۱۷۵-۴۶۱

مناعت

۱۵۸-۱۹۷

موسیقی

۵۲۵-۵۲۹-۵۳۳-۵۴۲-۵۵۲-۶۵۳

۸۹۶-۹۸۹

موقع شناسی

۲۱۵-۳۲۲-۳۲۷

نصیحت پند و اندرز

۴۰-۴۷-۱۰۸-۱۱۱-۱۲۷-۱۵۳

۱۹۸-۲۱۶-۲۵۴-۲۷۶-۲۷۸-۳۰۲

۳۱۰-۳۲۹-۳۲۰-۳۳۲-۳۳۸-۳۴۱

۵۱۵-۴۳۴-۴۴۴-۴۹۵-۵۹۲-۶۰۸

۶۲۹-۶۸۷-۷۰۱-۷۰۷-۷۱۴-۷۴۵

۷۷۱-۸۰۱-۸۱۶-۸۵۳-۸۵۷-۸۷۳

۸۷۷-۹۰۰-۹۰۶-۹۱۶-۹۴۵-۹۴۹

۹۶۷-۹۷۵-۹۹۱-۹۹۳-۱۰۰۰-۷۶۴

۷۶۵-۷۸۵-۷۹۷-۸۴۳-۹۲۸-۹۲۹

۹۴۲-۹۷۳-۹۷۷-۱۰۰۵-۱۰۲۵

نفاق

۴۴۹-۴۶۹-۴۷۳-۵۱۷

نیکی

۲-۱۶-۱۰۱-۱۰۸-۲۲۸-۲۴۷

۳۶۳-۴۱۱-۴۲۱

وجدان

۷۲۶-۷۶۶

وطن

۱۷۱-۵۳۹-۸۲۷-۸۸۴-۸۹۷-۹۰۵

وظیفه

۵۱۱

ولخرجی

۳۴۲-۴۶۲-۵۵۹

هنر و هنرمندی

۳۹-۴۶-۱۳۱-۱۴۵-۱۵۶-۱۷۰

۱۸۶-۱۹۹-۲۳۱-۳۵۴-۳۳۷-۳۵۵

۳۴۹-۳۶۲-۳۶۹-۳۷۹-۳۹۵-۴۱۳

۴۴۵-۴۴۶-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴

۴۶۰-۴۶۳-۴۷۸-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۹

۴۹۰-۵۵۱-۵۷۴-۵۸۶-۵۹۶-۵۹۳

۶۱۱-۶۱۹-۶۲۳-۶۲۴-۶۳۴-۶۶۷

۶۷۵-۷۲۹-۷۳۳-۷۹۸-۷۹۹

۸۰۲-۸۱۰-۸۲۸-۹۳۴-۹۴۵

۱۰۰۳-۱۰۰۶

